شهادت جوانان

شماره مسلسل (۲) سال اول برج حوت ۱۳۶۷ هـ ش مطابق رجب ۱۴۰۹ هـ ق



بسم الله الرحمن الرحیم

مطالب شامل درین شماره

عکس روی جلد: مولوی حبیب الرحمن شهید یکی از اعضای نخستین شورای رهبری نهضت اسلامی کشور

طلایه

جوانان شاخه گلهای بوستان جامعه اند

جوانان کسانی اندکه درهرجامعهٔ انسانی بنا برداشتن توانائی جسمی وذهنی جانب تکریم واحترام مهتروکهترقرارداربندودرتمام جوامع کوشش بعمل میآیدکه شرایط مناسبی برای نسل جوان مهیاکرددتابواسطهٔ شکوفه های بوستان استعدادآنها جامعه درشاهراه ترقی وتعالی رهسپارکردد، البته تهیهٔ شرایط وزمینه پیشرفت برای جوانان مربوط میشودبه جهان بینی ورسوبات فکری هرجامعهٔ که جوانان درآن حیات بسرمیبرندمثلاً معنویت گرایان چون مسلمانان که قدرتی رادرورای این جهان می بینندوایمان دارندکه اوخالق و ناظم جهان است سعی میدارندتاجوانان جامعهٔ شان دردرجهٔ اول معتقدبه خدا و متعهدبه احکام وفرامین دین اسلام بوده ومطابق دساتیروموازین دین رفتارخود را آراسته بدارندوواقعاً یک چهرهٔ انسان طبیعی (فطری) که غیرازحیوانات وحشی و فاقدعقل وشعور بوده باشندبخودبگیرند.

اسلام اساساً دینیست که درمرحلهٔ اول برای تکمیل شخصیت انسان به پرورش وتقویهٔ معنویات می پردازد وبعداًزآن توجه رابه جانب مادیات نیزجلب نموده وحکم مینماید که فراموش نه نمائید نصیبهٔ راکه دردنیا برایتان تعین کردیده است.

اسلام سجایای اخلاقی وصفات انسانی رادرانسان تقویت می بخشدودرکشتزاروجود تخم ایمان پاکدلی راستگوئی، درستکاری، فداکاری، خیرخواهی، امانتداری، خدمتگذاری وبالاخره کلیه ملکات خجسته وصفات پسندیده رازرع میدارد.

جوانان مسلمان درتحت تربیت نظام اسلام چنان ساخته میشوندکه برابربا زیبائی های ظاهری (اندام رسا چهرهٔ گلرنگ، بازوی قوی ...) که مستلزم دوران جوانی است از جمال معنوی نیزبرخوردارمیباشند وهم صفات خیرونیکودررفتاروسیرت شان نمایان میگردد، جوانان مسلمان محبوب القلوب جامعهٔ خویش بوده موردعلاقه واحترام مردم میباشند.

جوانانیکه درمزرعهٔ اسلام پرورش یافته وازآب زلال وبی لوث اسلام استفاده بعمل آورده اند نه تنها درجامعهٔ خودباعزت ووقارمیباشندبلکه درجوامع کفری نیزازحیثیت وشرف زیادی بهره ورمیباشندوسبب جلب وجذب کفاربجانب اسلام میگردند.

جوانان مسلمان به شاخه گل معطری میمانندکه دربوستان جامعه باطراوت وجمال و بوی مطبوع سبزکرده وشامه نوازباشد، طبعاً گل های معطربهرجای وهرمحفلی انیس دل ومونس جان میباشندوزایحه خوش شان مایهٔ خوشی ومسرت هرمحفل میباشد.

اسلام مخالف باتربیت ناسالم وانحرافی بوده وآنهائی راکه ازاخلاق حمیده وسجایای

انسانی بهره ندارند وفاقد صفات وخصوصیات آدمیت میباشند، با پلیدی ها والودگی های نیکوهیده زندگی می نمایند، ومردم ازرفتار وکفتار ناپسندشان دلگیروهمواره در عذابند چون کل بدبوکه حق کندن وطرد را دارد مطرود میدانند وایشانرا زعذاب دردناک انذار میدارد واز هدایت خدا محروم میدانند تا آنگاه که راه صحیح نه پیمایند.

به همین صورت جوامع دیگر (غیراسلامی) میخواهند مطابق قوانین وآئین نامه های خود جوانان را تربیت نمایند وکوشش میدارند تا زمینهٔ رشد ذهنی جوانان طوری آماده ومهیا گردد که بتوانند درامور مادی بخوبی قدرت نمائی کنند وکلیه نیروو قوت خودرا در راه انکشاف یک جامعه صنعتی بکار گیرند، اگراخلاق وکمالات معنوی دراوشان مفقود شده هم باشد تفاوتی ندارد. من باب مثال جامعه کمونستی سوسیالستی که بنای حیات خود را برماده پرستی ودین دشمنی نهاده است کوشش میدارد جوانان را در راه لاابالی گری فحاشی، بی بندوباری، سوق وتربیت دهند وبالاخره ساحهٔ کار انسان را درچارچوبه تولید وخورو خواب محصور دارد، وجمله هم وغم انسان راکه اشرف مخلوقات است ووظیفهٔ نیابت خدا را درزمین دارد فقط دررفاء مادی تمام بخشد بناء" جوانان ماده پرست وکمونست که عقیدهٔ الحادی دارند نمیتوانند خودرا با معیارهای انسانی بسازند واز حصار غرایزدابیت بیرون روند واز نعمت عقل استفادهٔ احسن ونیکو بعمل آورند، اینها به استثنای جامعه کمونستی که بافت وحثیت دارد در دیگر جوامع محبوبیت ومرغوبیتی ندارند زیرا اینگونه جوانان صفاتی را مانند محبت، شفقت، رفق، رحم، مهربانی، نوعدوستی درخود ندارند تا باعث تحریک عواطف مردم شود، این جوانان بیچاره تنها به کار طاقت فرسا ومشقت بار تولیدی می اندیشند قسوت قلب، آمریت وما دونیت واستبداد، ظلم وتشدد درمیان شان بازار گرم وپرحرارتی را دارا است واینها درطول عمرخویش نمیتوانند مطابق تقاضای فطرت انسانی خودرفتار نمایند وهمیشه دربند غلامی حکام وامرا بوده وباشاق وتکلیف زندگی می نمایند.

افغانستان امروز که میدان مصاف دوفکر ودواندیشه با دوجهت مخالف است جوانان ملت ما را دربرابرامتحان بزرگی قرار میدهد وجوانان را مکلف میسازد که یکی ازدوراه زشت ویا زیبا را تعین نمایند.

خوشبختانه که جوانان روشن ضمیراین ملت فداکار زشت وزیبا را بخوبی تشخیص داده ودرراه حراست از اسلام عزیز ازسرهای خود گذشتند وبی باکانه وسرمست به دژ کمونیزم شوم ورسوا شده حمله نمودند تا ازاین خطر اسلامی وتهر مانپرور هزیمت نمود.

حالا لازم است نوجوانان ما درپی نقش پای جوانان خودگذروفداکاری کام گذارند که نقد جان را درکف ایثار گذاشته ودرراه خدا فدا کردیدند.

جوانان جامعه ما که بحق جامعه اسلامی خوانده میشود باید درپرتو هدایات شریعت غرای محمدی صلی الله علیه وسلم شخصیت خودرا بسازند متخلق به اخلاق نیکو بوده، از جمال وکمال روحانی برخوردار باشند وبرای آنکه گرفتار مفاسد اخلاقی نه شوند از پندواندرز های فامیلها ومربیان خویش استفاده نموده ودرجهت بهترعمل کردن بکوشند علاوه بر آنکه درراه فراگیری ممیزات حسنهٔ اخلاقی وتقویه معنویات ساعی اند درحصه کسب علوم عصری نیز کوشا باشند تا جامعه افغانستان که دستخوش دگرگونی وآتش سوزی شده است درفـــردای آزاد درضمن رشدوتکامل معنوی، به اوج ترقی مادی نیزبرسد تا این افتخارات بدست آمده جاویدانه باشـــد.



طریق تعین امیر در اسلام

اصولا مامنحیث ــــــــ
یک حزب اسلامی به انتخابات معتقدیم، شرایط موجود انقلاب ماقبل ازهمه ایجاب می کند که یک تنظیم اصولی، نیرومند و منظم برای رهبری انقلاب داشته باشیم، من باور دارم که انقلاب اسلامی افغانستان قبل از همه به تنظیم نیرومند، اصولی و منظم نیازمنداست امروز برای رهبری انقلاب هم و فردا برای تأسیس یک حکومت اسلامی هم، بخاطر مقابله با همه نیروهای شروفساد وهمه شبکه های جاسوسی خطرناک، ماچاره دیگری جزداشتن یک حزب نیرومند، اصولی ومنظم نداریم.

مبارزات متشتت و پراگنده همیشه در نیمهٔ راه ناکام مانده و از قربانی هایش دیگران استفاده کرده، ما به انتخابات معتقدیم و باور داریم که داشتن یک تنظیم اصولی نیرومند و منظم جز ازطریق انتخابات از طریق دیگری میسر نیست.

از نظر اسلام خلافت و امارت چیز موروثی نیست که از پدری به فرزندی انتقال یابد، خلافت حق مسلم همهٔ امت است. اینها اند که باید خلیفه و امیر را انتخاب کنند، پیامبر علیه السلام قبل از رحلتش کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب نکرد و این کافیست که به این معتقد باشیم که حق مردم است. خلفای راشیدین در اثنای وفات شان کسی را جانشین خود انتخاب نکردند، آری! نامزد انتخاب کردند ولی جانشین خودکسی را انتخاب نکردند؛ گذاشتند بمردم، تامردم خود فیصله کنند؛ قرآن عظیم الشان باصراحت میفرماید که:

خداوند شمارا امرمی کند به این که: امانت رابه اهلش بسپارید «ان الله یأمرکم» یقیناً خداوند(ج) همهٔ شمارا امر میکند، همهٔ تانرا «ان تؤدو الامنت الی اهلها» به این که امانتها رابه اهلش بسپارید، دراینجا مراد از امانت امارت است، قیادت است، خلافت است و زمانی هم که میان مردم حکم میکنید بعدل حکم کنید. «واذاحکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» وقتی میان مردم تحکم میکنید، به قضاوت می نشینید



برادر حکمتیار در حال سفر بجانب سنگرهای داغ کنرها

باید به عدل قضاوت کنید، به عدل حکم کنید، چه نیک است آنچه خداوند (ج) شمارا به آن مامور میسازد، این که اسلام مارا مکلف میسازد به این که در امور باهم مشوره کنیم به پیامبر علیه السلام خطاب می کند که در امور با ایشان مشوره کن، درباره همه مسلمانان میفرمایند که کار ایشان باهم روی مشوره است «وامرهم شوری بینهم» این خود ثابت می کند که در اینجا اراده فرد حاکم نیست، این یک میراثی نیست؛ بلکه در اینجا در مسایل پائین تر از نص، رأی اکثریت معتبر است.

امیری که با مردم مشوره نکند و مشوره را مراعات ننماید از نظر اسلام مستحق عزل است باید عزل شود برای عدل یک امیر کافیست که بمشورهٔ او به اهل رأی و با مردم استناد کرد او خود ثابت می کند که در اینجا ارادهٔ افراد مدار اعتبار نیست حاکم مکلف بمشوره با مردم است، در اینجا حاکمیت اجتماعی مطرح است نه انفرادی وشخصی، او خود ثابت می کند که در اینجا حق حاکمیت از مردم است درمسایل پائین تر از نص، درمواردیکه نص وجودندارد. خلفای راشدین درهمهٔ موارد مهم بامردم بمشوره می نشستند، در اینجا حاکمیت اجتماعی مطرح است نه انفرادی وشخصی.



احتیاج علم برای مسلمان

آقایان! حرفی را که دارم میزنم آنرا با دقت گوش کنید و با خیال راحت آنرا مورد توجه قرار دهید. شما باید این نکته را به نحو احسن بفهمید که این بزرگترین نعمت خداوندی که برایش اینرا زشکر آن و سپاس گذاری می کنید، تحصیل آن هر دو متکی به علما اند. اگر علم نباشد این نعمت هرگز ممکن نیست بدست آدمی برسد و اگر احیاناً یک کمی بدست هم برسد بعلت جهل همیشه خطر آنرا دارد که این نعمت عظیم الشان از دست برود. فقط بنا بر جهل و نادانی خود پیش خود مرتب فکر می کند که من هنوز مسلمان هستم در حالیکه او در حقیقت مسلمان نمی‌باشد. کسیکه اصلاً نمی داند فرق میان کفر و اسلام، شرک و اسلام چیست مانند کسی است که در تاریکی در راه تنگ و تاریکی راه میرود و در حال راه رفتن از راه راست منحرف شده — کجروی را اختیار نموده است و این هم ممکن است که در راه با غولی روبرو شود که باو بگوید: "آغاجان! شما در تاریکی راه تانرا گم کرده اید بیاشید من شما را به سر منزل برسانم" مسافر بیچاره که در تاریکی راه میرود و با چشم های خود نمی‌تواند ببیند که راه راست کدام است از روی نادانی دست خودش را بدست آن غول میسپارد که او را اغوا نموده منحرف ترمیسازد.

اینطور خطرات برای آن شخص فقط بعلتی رخ میدهد که او خودش بینائی ندارد و نمی تواند راه را از چاه بشناسد. اگر او بصیرت داشته باشد معلوم است که نه خودش راه را کم میکند و نه کس دیگر می تواند ورا از راه منحرف سازد.

پس به همین قیاس اگر بزرگترین خطری از انحراف مسلمان هست همین است که او خودش از تعلیمات اسلام بی اطلاع باشد خودش نداند که قرآن چه میگوید و حضرت محمد (ص) چه فرموده اند. بعلت جهل و نادانی ممکن است انسان گمراه شود و غولهای دیگر نیز ممکن است در گمراهی اش بیافزایند.

ولی اگر او چراغ علم را داشته باشد، در هرگامی از راه زندگی میتواند راه راست را ببیند. راه کج، کفر، شرک،

> **علمی را درباره احتیاجش سخن می‌گوییم همان علمیست که مسلمان بودن و مسلمان ماندن شما و فرزندان تان به آن منحصر است**

کمراهی، فسق وفجور را که در هر کام ممکن است پیش پایش قرار بگیرند میتواند بشناسد و از رفتن به آنها اجتناب کند. اگر در راه با یک نفر اغواگری برخورد می کند فقط با دو سه حرف او متوجه می شود که او مکار وحیله کر و منحرف است نباید از او پیروی کرد.

اهمیت علم وادیانت:

برادران عزیز! علمی که در باره اء احتیاجش با شما سخن می گویم همان علمیست که مسلمان بودن و مسلمان ماندن شما و فرزندان تان به آن منحصر است.

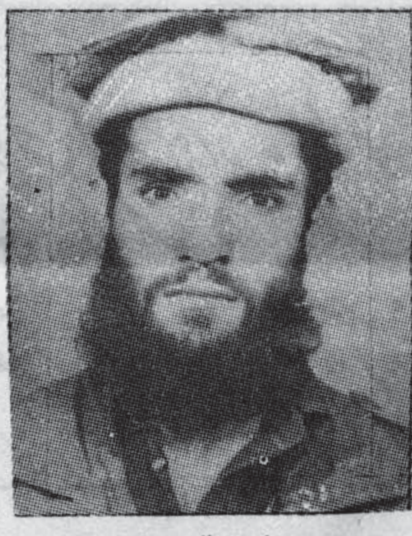
این امر چیزی نیست که به آن اعتنائی نه شود، شما در کار دهقانی غفلت نمی ورزید، در سیرآب ساختن مزرعهء خود در نکهداری محصولات دهقانی خود بی اعتنائی نمی کنید در مورد تغذیه حیوانات خود نساهل بخرچ نمی دهید و در انجام دادن کارهای مربوط به شغل خود غافل نمی شوید. برای چه؟ فقط برای اینکه در صورت غفلت کرسنه می مانید و از کرسنکی می میرید و چیز عزیزی را که جان باشد از دست میدهید در اینصورت بمن بگوئید که در تحصیل علم چرا غفلت می ورزید که مدار مسلمان بودن و مسلمان ماندن شما بر آن است آیا در اینمورد این خطر متوجه شما نیست که چیز عزیزی راکه عبارت از ایمان باشد از دست می دهید.

کسیکه اصلاً نمیداند قرآن
چیست و اسلام چیست مانند کسی است
که در تاریکی در راه تنگ و باریک میرود
و در حال رفتن از راه راست
منحرف شده کج روی را اختیار
نموده است

آیا ایمان عزیزتر از جان نیست؟ وقت وتکلیفی را در مورد نکهداری چیزهای مدافع جان صرف می کنید نمیشود اقلا" یک دهم آن وقت و تکلیف را در مورد نکهداری چیزهای مدافع ایمان هم صرف کنید؟

من به شما نمی کویم که هر یکی از شما ها مرد عالم وفاضل شود، کتابهای ضخیم وقطور را بخواند و ده دوازده سال از عمر عزیز خود را صرف مطالعه کند. برای مسلمان بودن ومسلمان ماندن احتیاج به اینهم خواندن نیست. من فقط اینقدر از شما میخواهم که هر یکی از شما ها یک ساعت از ۲۴ بیست وچهار ساعت شبانه روز را صرف تحصیل علم دین کنید هر بچه، پیر و جوان باید اقلا" بقدری تحصیل علم دین کند که بوسیلهء آن بتواند مطالب قرآن ومقاصد تعلیمات قرآنی را بداند و چیزهائی راکه حضرت پیامبر (ص) برای محو یا مروج ساختن آنها فرستاده شده بودند خوب بشناسد و از آن روش خاص زندگی آگاه گردد که آنرا خداوند تعالی برای مسلمانان تعین فرموده است برای تحصیل این مقدار علم احتیاج بوقت زیادی ندارد و اگر کسی ایمان خود را دوست داشته باشد برایش هیچ اشکالی ندارد که فقط یک ساعت از بیست وچهار ساعت را برای تحصیل علم در این اختصاص بدهد.

ځلمیان داسلام له نظره



حسن جان "حیران"

دا دحقیقت او واقعیت خبره ده چې دژوندانه په مراحلو کې دځلمیتوب مرحله ډیره ارزښتناکه او دهرچا خوښه ده او هرڅوک پدې آرزو او آرمان کې وي چې کاشکې دځلمیتوب مرحله اوږده او نه ختمیدونکې وای او د ځلمیتوب جوش او قوت دبدن په وخت او دهغه دقوا وپه انحلال سره له منځه نه تلای، ځکه څوک چې ځوان وي هغه دخپل عمر د نورو مرحلو په نسبت دقوت خاوندوي .

او انسان دقوت په وخت کې دژوندانه په کارونو او مسئولیتونو ته په ښه توګه اورښه ورکولای شي او دخپلو حیاتي او اجتماعي وظایفو په انجامولو سره دوطن دمادي او معنوي ارتقا او پرمختګ او دځان او ټولنې د سعادت، راحت، او ښیګڼې په منظور دښه موفقیت خاوند کرځیدلای شي .

شک نشته چې ځلمیان دخپلې ټولنې بنیادي خښتې دي د مدنیت او پرمختګ قوي عناصر دوطن او ټولنې واقعي خدمتکاران، ددیني مقدساتو، ملي شعایرو، حیاتي ارزښتونو او دخپلو پلرونو او پخوانیو د تاریخي میراث ساتونکي دي. اوبیا دژوندانه په سلسله کې چې دپلرونو او پخوانیو څخه امانتونه ورپاتې او بیا چې دوی خپلو راتلونکو نسلونوته ددغو امانتونو سپارونکي دي دمتصل موجودیت او دکړ د مسئولیت لرونکي دي، همدغه ځلمیان دي چې په ژوند او ټولنه کې دخپل مهم او حساس موجودیت او موقف په لرلو سره داسلام دمقدس دین دپاملرنې او تقدیر مورد کرځول شوي دي او ددغه الهي دین کتاب – عظیم الشان قرآن دانساني افرادو او ټولنو دژوندانه د تاریخ په مرحله کې دښو او صالحو ځلمیانو له ښو عقایدو او دحق او حقیقت په لاره کې دهغوله اصلاحي کارنامو او خدمتونو څخه یادونه کړیده اوبیا همدغه الهي کتاب دی چې په خپلو مبادیو او هدایاتو سره دځلمیانو څخه دښې عقیدې ښه سلوک او عمل، دحق او حقیقت په لاره کې دایثار او قربانۍ د ژوندانه ضروریاتو او ښیګڼو د تاءمینولو په غرض دمشکلاتو په مقابل کې دثبات او استقامت او دخپلو دیني مقدساتو، حیاتي حقوقو او تاریخي مفاخرو د حفاظت غوښتنه کوي او ځلمیان د صلاح او تقوی په لرلو .

او دښیګڼې او خدمت په کولو سره دټولنې قوي او مفید عناصر بولي، قرآن عظیم الشان دښو او صالحو ځلمیانو دیادونې په لړکې داصحابو کهف دتوحید له عقیدې او قوي ایمان او د حق او حقیقت په لاره کې دهغوی له ثبات او استقامت څخه د روایاتو او تاریخ په استناد د روم په پخواني مملکت کې د اقیانوس امپراطور په وخت کې دځینو په عقیده دحضرت مسیح علیه السلام تابعان او دځینو نورو په قول ددغه الهي پیغمبر څخه مخکې تیرشوي وو او د ځواني په مرحله کې وو او داچې هغوی دباطل پرست او فاسد محیط څخه دخپلې پاکې عقیدې دساتلو په غرض یوپټ ځای ته تللي او دالهي رحمت او هدایت او توفیق غوښتنه ئې کړې ده داسې یادونه کوي:

"انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی" یعني پاک خدای

وا یی بیشکه اصحاب کهف یعنی دسمڅی خاوندان داسې ځلمیان دي چې دوی په خپل پروردګار ایمان راوړی دی او هغوته موږ یات هدایت ورپه برخه کړیدی. همدا راز قرآن عظیم الشان دځوانی په مرحله کې د حضرت ابراهیم علیه السلام له ایمان او تقوی اوددعوت او تبلیغ په لاره کښې دهغه له ثبات او استقامت څخه خبر ورکوی چې دغه الهی پیغمبر د حضرت یوسف علیه السلام نبودلی دی او هغه داسې چې کوم وخت له دغه الهی ځوان پیغمبر څخه څنګه چې قرآن خبرورکړی " ولقد راودته عن نفسه فا - ستعصم " دنفسانی غریزی تقاضا وشوه نو هغه دعفت او تقوی څخه کار واخیست او - نفسانی غوښتنی یې ونه منلی. نو دا دهغه دایمان قوت ، د تقوی کمال او دالهی عظمت او مراقبت پوره احساس دی چې آیت سره خبرورکړی دی دغه الهی پیغمبر پدی خوښیږی چې دبندیخانی قیدا وتکلیف ووینی ولی دګناه او فسق خاوندونه اوسی .

لنډه دا چې داسلام مقدس دین دځلمیانو ستر مقام او ارزښت ښودلی دی او دغه الهی دین ښه او واقعی ځوان هغه څوک ګڼی چې هغه له فکری انحراف ، اخلاقی او علمی فسادڅخه ګان وساتی دخپل

همدغه ځلمیان دي چې په ژوندانه او ټولنه کې دخپل مهم او حساس موقعیت او موقف
په سرلوسره داسلام دمقدس دین دپالنې او تقدیر موسره ګرځول شویدي

بتانو ، ستوروسپوږمی اولمر له عبادت او تعظیم څخه منعه کوله خلک یې دعقل ، منطق او دقوی استدلال له لاری دیوه خدای (ج) عبادت ته رابلل او دحق او حقیقت دتبلیغ په لاره کې یې له هیڅ قوت او تهدید څخه ویره نه کوله ، بلکه تل یې په قوی ایمان لوی عزم او ښه ثبات او اطمینان دباطل پرستی سره مبارزه کوله بل دځلمی توب ستره نمونه چې په ښی تقوی ، پاکۍ او تهذیب سره ښکلی شوی هغه دالهی پیغمبر بیا خصوصا" دځلمیتوب په وخت کې چې دګناه امکانات ورته برابرشی او ورڅخه دنفسانی غریزی زیاته تقاضا وشی د تقوی ، عفت او عظمت لاره غوره کوی ، په خپل نفس باندی پوره حاکمیت پیدا کوی اودګناه او فسق څخه دخپل نجات حواله خپل خدای ته کوی او ورڅخه دمرستی او مهربانی غوښتنه کوی او څنګه چې قرآن عظیم الشان د"رب السجن احب الی ممایدعوننی الیه" په فکری او علمی قدرت او صحت له لوی نعمت څخه دګان او ټولنی دخدمت او ښیګنې او د وطن دآبادی او ارتقا په منظورښه استفاده وکړی او د خپلوحیاتی، اجتماعی وظایفو په انجامولوسره دټولنی او تنظیم بنیادی خښتی اود - خدمت او پرمختګ ښه عنصرو اوسی .

والسلام

بشریت هدف واحدی دارند

افراد بشر بصورت عموم هر آنچه میکنند هدف مشخصٌ دارند وآن اینکه میخواهند به سعادت متوصل شوند ولی یکتعداد از اینها طریق رسیدن به سعادت را اشتباه کرده وبه بی راهه روان هستند ویکتعداد دیگر ایشان به طرف سعادت درحرکت اند وراه سعادت را شناخته و هدفمندانه درآن راه سعی دارند وروزتا روز فاصلهٔ از این راه دوروردرازراطی مینمایند.

آنانیکه راه را غلط کرده اند وخیال می کنند به هدف مقصود می رسند بایدبدانندکه به هدف نمی رسند؛ زمانیکه راه نیابند سعادت را همه در این میدانندکه:

شخص خود آرام وآسوده باشد بعداً افراد جامعه اش نیز روبه سعادت داشته از درد ورنج ها وتشویش های روحی وجسمی بدور بوده وآرام آسوده باشند وهمین است سعادت وهمین هدف بزرگیست که همه پی آنرا گرفته اند.

مسلمانها هم میکوشندکه خود شان وجامعه شان آسوده باشد، کمونیستها هم میخواهندکه خود وجامعه شان آرام باشد وحتی دزدها که دزدی می کنند به خاطر اینست که به سعادت برسند



شهید موید الدین (موحد)

وآن بیچاره ها فکر می کنندکه راه به سعادت رسیدن همین است.

کسانیکه خودکشی می کنند درتن خویش می پندارندکه راه فلاح ورستگاری ونجات ازتکالیف رنج ها همین است درحالیکه سرمایهٔ بزرگی را ازدست داد میکوشدکه ازدام زندگی رنج آور نجات پیدا کند ویک مسلمان هم که سلاح بردوش وسنگر به سنگر سینهٔ خود را سپر گلولهٔ دشمن کرده ودر راه خدا با خلوص نیت جهاد می کند ومیداند هم که در این راه کشته میشود سعادت میخواهد

درنتیجه معلوم میشود که همه سعادت میخواهند ولی هریکی راهی راانتخاب نموده است.

اگر راه سعادت را از قرآن در یابیم برای ما راه می نماید وقرآن که کتاب سعادت آفرین ونجات دهنده از بند هر نوع بدبختی ها وسعادت ها است میفرماید که سعادت در سه چیز است علم، عمل ودعوت.

پس باید دانست که پرنعم ترین سعادت در اسلام است وهر آنکه میخواهد به سعادت دست یابد علم فراگیرد عمل کند و دعوت کند وبدون این سه چیز سعادت میباشد.

این موضوع را با مثال واضح میسازیم مثال سعادت مکانی است مقدس ومتبرک درعربستان ونامش کعبه ومثال علم همراه بلدی وشناسائی راه به آنجانب میباشد وعمل هم مثالش به رفتن وتلاش بخاطر رسیدن به کعبهٔ مقصود است ودعوت هم مثالش همراهانی را داشتن است که بدون همراه به تنهائی رهزنان مانع رفتن میشوند.

همهٔ مردم میخواهند به عربستان بروند وکعبه را زیارت کنند وهمه سرگردانند مثلاً "همه از افغانستان حرکت می کنند ومیخواهند به کعبه برسند ولی یکتعداد بطرف روسیه روان است یکتعداد بطرف چین یک تعداد

بطرف ایران ویک تعدادبطرف پاکستان رونده هستندراه رسیدن به عربستان ازراه ایران، کویت است واین همهٔ مردم سرکردان وروندگان کعبه به کعبه نمی رسندجزکسانیکه راه کعبه را دیده باشندوبه طرف ایران درحرکت باشندوهمراهانی بهم باشنداگرازهریک این افرادپرسیده شودکه به کجا میرویدحتماً جواب میدهند که ما به زیارت کعبه میرویم درحالیکه بطرف روسیه، چین و پاکستان روان هستندواز کسانیکه بطرف ایران میروند اگرپرسیده شودآنها هم میگویند ما به کعبه میرویم ازطرف دیگر همان کسیکه راه کعبه را دیده است نیمتواندبه کعبه برسد تا زمانیکه راه نرودوبطرف کعبه رسیده وزیارت می کنند ولی آنانیکه به هرطرف روان هستندوراه بلدندارنددرنتیجه به هدف نه رسیده ومشکلات زیاد دامان شان را میکیردباوجود اینکه تصمیم کعبه را دارند ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این راه که تومیروی به ترکستان است.

بناءً یک شخص هدفمند می تواندبطرف خیروصلاح وسعادت وخوشبختی زمانی برودکه علم اسلامی بیاموزدعلم اسلامی یعنی آن علومیکه ازنظراسلام مردودنیست وبشریت به آن محتاج است ومشکلات زندگی انسان ها را رفع می نماید و علم اسلامی اینست که طریق مسلمان زیستن را برای فرد بیاموزاندکه مسلمان چکونه یک فردبرایش کفایت نمی‌کند زیرادراطرافش ظلم وفساد وجهل حاکم کردیده وآنرا اذیت می نمایدمثلاً" اگرکسی بتواندزندگی شخصی خودرابا بلندترین درجه طرززندگی به پیش ببردمکراطرافش راگرسنه ها، پای لچان، یخن پاره ها، دزدان، رهزنان، مفسدین و تبهکاران فراگرفته باشدآیا ممکن است این شخص باآرامش خاطرزندگی نماید؟ نه، هرگز نه!

زیراخانه اش دزدی میشود، مالش به تاراج میرودوفرزندان واقاربش کشته میشوند. پس تا زمانیکه افرادجامعه اش آرام نه شوندوصالح نه شوندیک شخص به تنهائی نمیتواندآسوده زندگی کندبرای آسودگی کامل

همان علمیکه چگونگی مسلمانی را تلقین و تعلیم می کند علم اسلامی است

کعبه درحرکت نیفتداین شخص به کعبه نمی رسدباوجوداینکه درحرکت هم باشدتا زمانیکه تعدادی ازغلط کرده ها را نیزدعوت نه نمایدوهمرابا خودنبردزیرابه تنهائی در این راه دورودرازکه باهزار بیم خطرهمراه است نمیتواندبه منزل برسد.

هرکاه مردم دیکری را با خودهمراکردوبطرف کعبه در حرکت افتیدوراه را هم بلدبود باتمام همراهان خویش به بوده وچطورممکن است که شخص مسلمان کامل کردد.

همان علمیکه چکونکی مسلمانی را تلقین وتعلیم می کندعلم اسلامی است وقتی شخص ازچنان علمی واقف شد مکلفیت میدابدکه به آن عمل نموده ودیگران را نیز دعوت نماید.

همینکه شخص علم می آموزد وعمل می کندفقط به آن می ماندکه تنها خودش آرام باشد وبس درحالیکه آرامی وآسودگی یک فرددعوت ضروری است تا جامعه هم آسوده وصالح شود. درصورتیکه دعوت به جانب خیر وصلاح بوده باشدوجامعه هم اصلاح گرددخداهم به آن قوم توفیق بهزئی راعطا میفرماید زیرااین راه راهی است که قرآن گفته وقرآن فرمان خداوندقدیراست پس برای رسیدن به سعادت وفلاح و رستگاری رفتن به طریق اسلام است واسلام هم علم وعمل و دعوت است وبس.

الله می رب ده :
ابراهیم وپوهیده چه الله ئی رب ده ،.
ځکه چه الله ژوندی ده مړ ی نه ، الله باقی ده او فنا کیږی نه ، الله قوی ده ، هیڅ شی تری زورور نشته ، ابراهیم وپوهیده چه الله دستوریو رب ده ، د سپوږمی خالق او پالونکی هم ، دلمر رب ده او دعالمونو هم خدای (ج) ابراهیم ته هدایت وکړ او خپل نبی او دوست ئی کړ ، او امر ئی ورته وکړ چه خپل قوم را وبلی او بتانو ته د عبادت کولو مخه ئی ونیسی .

دابراهیم (ع) بلنه :
ابراهیم (ع) خپل قوم دالله (ج) لوری ته راوباله او دبتانو ته له عبادت کولو نه ئی منع کول .
ابراهیم خپل قوم ته وویل: ما تعبدون؟ څه شی نمانځی ؟
قالوا نعبدا صنا منا" ، قوم بتان نمانځو .
ابراهیم : هل یسمعونکم اذتدعون ، او ینفعونکم او یضرون . چه دا بولی ئی خبره مو اوری ؟ او آیا څه کټه او ضرر درته رسولای شی .
قالوا بل وجدنا آباء نا کذلک یفعلون .
قوم وویل : بس پلرونو مو همداسی کول .
ابراهیم! زه خو ددی بتانو عبادت نکوم بلکه سخت دښمن ئی یم .
زه دعالمیانو درب عبادت کوم

بتان چابات کرل

دانبیاؤکیسي

هغه چه زه ئی پیدا کړی هغه رب چه خواړه را کوی او اوبه کوی می ، او چه مریض شم هغه می روغوی ، هغه چه فنا کوی می او بیا می راژوندی کوی ، خو بتان نه څه پیدا کولای شی ته او به ، نه څوک مړه کولای شی او نه ژوندی کولای ، .

دپاچا په مخ کی:
په دغه بنارکی یو ستر او ظالم پاچا وه ، چه خلکو به سجدی ورته کوی .
پاچا چه دا واوریدل چه ابراهیم (ع) له یوه الله پرته بل هیچا ته سجده نړدی ځکه خو ډیر په غضب شو او ابراهیم (ع) ئی را وغوښت . ابراهیم (ع) هغه چه له یوه خدایه (ج) سوا له هیچا نه نه ویریده راورسید .
پاچا : ابراهیمه رب دی څوک ده ؟
ابراهیم : رب می یو الله ده
پاچا : الله څوک ده ؟
ابراهیم : هغه چه د مرگ او ژوند فیصله کوی .
پاچا : زه ئی هم کولای شم ، او بیا ئی دوه تنه را وغوښتل یوئی ووژه او بل ئی پریښود او وئی ویل: مرگ او ژوند زما په لاس کی دی ، یو سړی می ووژه او بل می پریښود . پاچا ده هر مشرک په څیر ډیر متکبر وه .
ابراهیم غوښتل پاچا او خپل قوم وپوهوی نو ئی پاچا ته وویل : "فان الله یاتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب " نو خدای لمر له مشرقه را خیژوی ته ئی له مغربه را وخیژوه پاچا حیران پاته شو چپ او خجالت ، نور ئی د ځواب لاره نه درلوده .

دپلار رابلل :
ابراهیم (ع) خپل پلار هم حق ته راوباله او ورته وئی ویل : "یا ابت لم تعبد ما لایسمع ولایبصر " ای پلاره ولی دهغه څه عبادت کوی چه نه اوری او نه وینی ، او نه گټه رسولای شی نه تاوان .
"یا ابت لاتعبدا لشیطن " ای پلاره دشیطان عبادت مه کوه .
پلاره دخپل پروردگار عبادت - وکړه .
پلار ئی په غوصه شو او وئی ویل ورمه دی ، پری می ږده او څه مه وایه .
ابراهیم ډیر د پراخی سینی څښتن وه خپل پلار ته ئی وویل: "اسلام علیک " او زیاته ئی کړه زه له دی ځایه ځم چه دخپل الله عبادت وکړم ، ابراهیم (ع) ډیر خواشینی وه او بل ښار ته د تگ هوډ ئی وکړ چه دخپل رب عبادت وکړی او خلک هم دهغه لورته را وبلی .

دمکی په لور :
قوم ، پاچا او دابراهیم پلار

ټول په غوصه او غضب ول او ابراهیم (ع) بل بنا ر ته د تللو تصمیم نیولی وه چه د خپل رب عبادت وکړی او خلک هم د هغه (ج) لوری ته را وبلی، هغه و چه ابراهیم له کوره را ووت او له خپل پلار سره ئی مخه ښه وکړه، د خپلی میرمنی په ملتیا د مکی په لور روان شو.

د مکی په لور هغه چه نه ئی وا به در لود نه ونه.

نه یکی څا پیدا کیده او نه ویاله نه یکی حیوان لیدل کیده نه بشر، ابراهیم (ع) مکی ته

مور ئی عوښتل چه او به ئی کړی خوا و به چیر ته وی ؟

مکه، هلته چه نه څا شته او نه ویا له.

ها جر دا و به په لټه له صفا نه مروا او له مروا نه تر صفا پوری موډی وهلی.

خدای (ح) د ها جرا و ا سمعیل مرسته وکړه او او به ئی ور ته پیدا کړی، له څمکی او به را و خو ټیدی، ها جرا و ا سمعیل و څښلی، د زمزم څا جوړه شوه خدای (ج) دی یکی برکت وا چوی، دا هغه څا ده چه خلک ئی

خدای دوست خوب ئی هم ر ښتیا وه، ځکه خوئی د خپل خوب د عملی کولو تصمیم ونیو.

ابراهیم خپل زوی اسمعیل ته وویل: " انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری "

خوب می لیده چه تا حلالوم سنا څنګه خوښه ده.

"قال یا ابت افعل ما تومر ستجدنی انشاء الله من الصابرین " اسمعیل پلاره څه چه در ته امر کیږی وئی کړه، ـ انشاء الله د صابرینو له ډلی به می ومومی "

زه خو د دې پټانو عبادت نکوم بلکه سخت دښمن ئې یم زه د عالمیانو د رب
عبادت کوم هغه چې زه ئې پیدا کړی یم او هغه مې لار ښود ده

ورسیدا و یکی وا ئی ړول.

وروسته ئی خپله میرمن ها جر او زوی اسمعیل (ع) هم د لته پریښودل او تری روان شو،

میرمنی ئی ور ته وویل: ای خا ونده چیر ته روان شوی؟ بس دلته می پریږدی ؟! یا په داسی ځا ی کی می پریږدی چه نه او به شته او نه خواړه ؟ آیا ـ خدای (ج) در ته ددی امر کړی؟

ابراهیم : هو

ها جر : نو نه مو ضا ئع کوی.

د زمزم څا :

یو ځل اسمعیل تږی شو،

د حج په موسم کی او به څښی او کوروته ئی هم را وړی.

د زمزم او به دی څښلی ؟

دا براهیم خوب :

ابراهیم څه موده وروسته مکی ته را ستون شو او د خپلی میرمنی ها جرا و او ړه زوی په لیدو ډیر خوښ شو، اسمعیل لا وړوکی وه له خپل پلار سره به بهر ووت او لوبی به ئی کولی، په ابراهیم (ع) خپل زوی ډیر ګران وه.

یوه ورځ ابراهیم (ع) خوب ولید چه خپل زوی اسمعیل حلالوی هغه (ع) خو ر ښتینی نبی وه او د

ابراهیم (ع) چا ړه را واخیسته او اسمعیل ئی را روان کړ، منی ته به را رسیدو سره ئی د اسمعیل (ع) د حلالیدو اراده وکړه، ـ اسمعیل (ع) پریوت او ابراهیم (ع) ئی پر مری باندی چاړه کینبوده چه حلال ئی کړی، مګر خدای (ج) دا خوښول چه یو ځل وکوری آیا د ده دوست هغه څه چه دی ور ته وائی کوی ئی که نه او دا چه خپل زوی ور ته ګران دی که خپل الله.

ابراهیم (ع) په الهی ازموینه کی بریالی شوا و خدای (ح) د

حبريل پواسطه له جنته مر را
ولیږل چه حلال ئی کړی او
اسمعیل خوشی کړی .

خدای(ج) دابراهیم(ع)عمل
خوښ کړا ومسلمانانوته ئی
دلوی اختر په ورځ دقربانی
امروکړ .

صلی الله علی ابراهیم الخلیل
وسلم وصلی الله علی
اسمعیل وسلم .

کعبه : ابراهیم ولاړا وبیرته
له راکرزیدوسره سم ئی دبیت
الله دجوړولو هوډوکړ ،که څه
هم کورونه زیات ول خوداسی
خاص کورچه دخدای(ج)عبادت
پکی وشی نه وه .
اسمعیل هم له خپل پلارسره د
بیت الله دجوړولوپاره لښځی
راونغښتی ،دواړو له غره ئه
ډېری راوړی او په خپلو مبارکو
لاسوئی دکعبې دجوړولوکار
پیل کړ ، دواړو به په یوه خوله
دخدای(ج) ذکرکاوه اودوعا :
ربنا تقبل منا انک انت
السمیع العلیم"
زموږ خدایه له موږ نه ئی ومنه
یقینا" اوریدونکی اوعلیم
ذات ئی .

خدای (ج)ددوی دوعا قبوله
کړه او په کعبه ئی برکت واچاوه
موږ په هرځای کی دکعبی لوری
ته دریږو ،مسلمانان دحج
لپاره کعبی ته ځی، طواف تری
کوی اولمونځونه ورته کوی .
خدای دی کعبه برکتی لری او
ابراهیم اواسمعیل ته دی
خدای دد ی عمل اجرونه ورکړی.
صلی الله علی ابراهیم وسلم
صلی الله علی اسمعیل وسلم
وصلی الله علی محمدوسلم،
بیت المقدس :

دابراهیم(ع)بله میرمن
ساره نومیده له هغی نه ئی هم
یوزوی شوی وه چه اسحق نومیده
ابراهیم او اسحق په شام کی
اوسیدل . اسحق په شام کی د
خپل پلار ابراهیم او ورور
اسمعیل په شان بیت الله
جوړه کړه .همدغه په شام کی
اسحق (ع) جوړکړی کورته
بیت المقدس وائی .

دا هغه مسجداقصی ده چه
خدای ئی شاوخوا برکتی کړه
خدای (ج)داسحق په اولاده هم
داسمعیل داولادی په شان
برکت کینبود په هغوی انبیا
اوپاچیان تیر شوی .

اسحق یوزوی درلوده چه
یعقوب نومیده او هغه هم نبی
وه هغه (۱۲)زامن درلودل چه
یوسف هم پکی وه ،دهغه خو په
قرآن عجیبه کیسه ده ،داته او
دادیوسف کیسه . توربیا



ضرورت های حل قضیه افغانستان

استاد حبیب الرحمن از لیسه
سید جمال الدین افغان

از ابتدای جهاد تا امروز خصوصاً درچند سال اخیر مسئله مهم و اساسی در انقلاب مسئله امام و امیر و رهبری واحد مورد بحث بوده و برادران مجاهد ما بخاطر توحید جبهات و تنظیم های اسلامی پیشنهادات و نظریاتی داشته اند. ودرضمن صدا های ازگوشه وکنار جهان از طریق رادیوها ویا پخش دستور العمل ها توسط جراید و مجلات، مسائیل ازقبیل اتحاد حکومت ائتلافی، حکومت بی طرف، حکومت موقت و .... عنوان گردیده ونمونه عملی آن چندین مراتب اتحاد بصورت ائتلافی ویا ادغام احزاب در اتحاد صورت پذیرفت که بعداز چندی بحساب داخل "مجاهدین درگیرُ با روس و مزدوران" ویا انفجار درسطح رهبری، ویا مسایل اقتصادی، یا حرکات غاصبانه افرادی، اتحاد را به سقوط مواجه ساخت وتاکنون درمدت ده سال نتوانستم درد اصلی ملت مسلمان خویش را درمان نمایم.

ممکن از راه های مختلفی بتوانیم ملت مسلمان و رنجدیده را گرد هم بیاوریم چنانچه در ممالک مختلف امروزی جهان حکم فرماست امانمی توان توسط این راه های نا معقول درد اصلی ملت مسلمان را که همانا عدل وحکومت اسلامی که درهمه زوایا رفاه همکانی را فراهم سازد ومنتج به سعادت ابدی گردد بدست آورد. یقیناً سرانجام راه حل های ساخته دست بشر ازکمبودی ها ونواقص خالی نبوده، در تحلیل نهائی پراکندگی وفساد وتباهی و ظلم وبالاخره سلطه استکبار را بار خواهد آورد.

راهی حل واقعی اینست که بدرون ملت مسلمان مستضعف ملت مسلمان که در دریای خون شناور است، سیلاب خون وآتش

هرلحظه ارواح مطهرشان را بسوی علیین می کشاند، این مسلمانان مستضعفی که با بزرگترین قوهء استکبار جهان معه مدرن ترین سلاح ومهمات مادی مجهز است مقابله دارد. بشتابیم وبپرسیم این همه شهادت ها، ویرانی ها وخانه بدوش ها، این هجرت ودرد و الم واین همه قربانی های معنوی ومادی برای چیست حتماً جواب جز اسلام نمییابیم همه تپ وتلاش، سعی وکوشش فقط وفقط بخاطر حاکمیت دین مقدس اسلام است وبس.

پس ازینجا برمی گردیم روی اصل مسئله وراه علاجش را ازصدر اسلام تحت بررسی قرار می دهیم، ومیبینیم که پیغمبر (ع) بعدازرحلت شان بسوی مقام جاویدانی کسی را بعداز خود بحیث امیروامام امت خود تعین نموده ویا اینکه این وظیفه خطیر را بدوش امت مسلمه گذاشت.

برادران مسلمان البته در مورد معلومات کافی ازتاریخ اسلام دارند که پیغمبر (ص) احدی را باین وظیفه بزرگ مقرر وتعین نه نمود بلکه این وظیفه ومسئولیت را بعهده مسلمانان گذاشته است.

مختصراً اینکه خلفای راشدین بعدازرحلت پیغمبر (ع) یکی بعدی دیگری به چهارطریقه صحیح واسلامی این مسئولیت را بعهده گرفته اند.

حضرت ابوبکر (رض) را چند تن ازاصحاب جلیل القدر (رض) تعین نمودند.

حضرت عمرفاروق (رض) را حضرت ابوبکرصدیق (رض) قبل ازرحلتش درموردرای اصحاب

کرام را معلوم نموده پیشنهاد
نمود :
حضرت عثمان (رض) از جمله
شش تن صحابه ایست که قبل از
شهادت حضرت عمر (رض) به اثر
اصرار زیاد صحابه کرام از جانب
عمر فاروق (رض) این شش تن
پیشنهاد شده بود تا یکی از ایشان
را بحیث امیر و امام .سا پـر
یارانش تعین نمایند.
حضرت علی (رض) هم از طرف
چندتن از اصحاب (رض) در
مدینه المنوره تعین گردید.

علم وتقوا ، هوشیاری وخبره
گی، استعداد پیشبرد کار به
ممثل درامات ، دارای قوه
معنوی بوده و درجد و جهد ش
ابتکاراتی داشته باشد ، بحیث
امیر و امام مسلمین از طرف
مسلمانان تعین وانتخاب
گردد.
درشرایط فعلی جهاد برحق
افغانستان راهی را درپیش
باید گرفت که نزد عموم مسلما
نان درگیر با کفر و کمونیزم
معقول وبرحق پنداشته شود.

ازین دام تزویر وریا را پاره
خواهند نمود. مردم آزاده افغا
نستان بنیاد دارند آن افراد
ویا بحساب خودشان نمایندگان
های ملت را که درلویه جرگه
قرار داشتند چطور و به چه ترتیب
تعین می گردید، نمایندگان
های ملت در لویه جرگه که نام
نهاد زمانه های قبل چنین
بود. از هرولایت بتعداد ـ
ولسوالی ومرکز یک نفر
تعین می گردید بدون اینکه
مردم درانتخابش دخلی داشته

وظیفهٔ همهٔ مسلمانان است تا شخصیتی را که لیاقت آنرا دارد ، دارای علم ، تقوا ، هوشیاری و خبرگی ، استعداد پیشبرد کار بر ممثل امارت ، دارای قوت معنوی بوده و در جد و جهد کشش ابتکاراتی داشته باشد بحیث امیر و امام مسلمین تعین نمایند

اما هرچهار تن خلفای راشدین
به تعین چندتن از اصحاب
کرام (رض) اکتفا نه نموده
بلکه بعداً از عموم مسلمان
بیعت گرفته اند. دیده شد که
درصدر اسلام هم تعین امیر و
امام از جانب چندی از اصحاب
کرام (رض) قناعت را فراهم
نه نموده بلکه آرای عام مسلما
نان را نسبت به همه ترجیح
داده اند. پس این وظیفه
همه مسلمانان است تا شخصیت
را که لیاقت آنرا دارد، دارای

تاکنون مسائل وراه حل های
گوناگونی ازین قبیل
پیشنهاد گردیده است.
۱- لویه جرگه : کسانیکه در
مسئله لویه جرگه پافشاری دارند
ومرتباً از طریق رسانه های
خارجی بسمع مسلمانان افغا
نستان می رسانند. اگر لویه
جرگه همان لویه جرگه های
زمان شاهی وبعد از آن باشد.
مردم مومن و مسلمان افغانستان
امروز بیدار شده اند واز حقوق
حقه خود دفاع می نمایند بعد

باشند. والی ولایت یکی از
افراد سرشناس وحلقه بگوش
حکومت وقت را خودش به مشوره
بعضی از همکاران دولتی اش
نامزد و تعین می نمود بعداً
بردست مردم اطلاع میداد که
نماینده شما در لویه جرگه
فلانی است، بهمین طریقه در
سراسر میهن عزیز مان اجراات
صورت می گرفت وبعداً نماینـد
گان با صطلاح ملت بصوب ما
موریتش جانب مرکز کابل می
شتافتند تا رئیس دولت را

انتخاب نمایند. جلسات لویه جرگه بخاطر تعین رئیس دولت دایر می شدنماینده‌های حلقه بگوش انتسابی بنام انتخابی این مزدوران درجه یک یقیناً صدفی صدهمان حاکم قبلی رابدون مخالفت احدی تعین، تصویب وتائید می نمودندچنانچه همه حکومات قبلی تاامروزهمین راه رادر پیش کرفتندوهمین راه ها سبب ناکامی شان شده وملت مسلمان باوشان دست وگریبان بوده سخن ازتظاهرات به سلاح ومهمات کشیدوبالاخره به انقلاب بزرگ اسلامی منجرشد اینراه تجربه شده است وحتی نزدطفلکان خاک آلوده یتیم وبی سرپناه مناطق مخروب شده میهن عزیزما نیزمردود- بوده قابل تحمل نیست. اما کسانیکه خواهان لویه جرگه نه بشکل سابق بلکه بشکل اسلامی ونمایندگان واقعی ملت مومن باشند. اگرواقعاً دردی داشته باشندوخواهان خدمت به هموطنان شان باشند وعدل الهی رادرین سرزمین می خواهند انشاءالله پیشنهادات بعدی موردقبول شان قرار خواهدگرفت.

۲- اتحاد: اتحادباشکال مختلفی صورت گرفته وانواع دیگری رانیزپیشنهادنموده اند.

الف: اتحادتنظیم های اسلامی ازطریق شورای عالی تحت نام اتحادوادغام سایر احزاب دراتحادوتقسیم پست ها ومسئولیت های اتحادبه اساس تقسیمات مساویانه.

اگرواقعاً انقلاب اسلامی افغانستان بخاطرحاکمیت اسلامی وعدل الهی است.درین نوع اتحادعدل برقرارمیشود وقتیکه درشوراوپست های بالا عدل برقرارنشد، حتماً درسایر امورات ووظایف بی عدلی حکم فرمابوده اتحادناپایداربوده سوگندها وپیمان ها نمیتوانند اتحادرامستحکم نگهداردبلکه سرانجام بشکلی ازاشکال سقوط خواهدنمود، وثمره ای جرتعدداحزاب ،انشعابات ، بدبینی ها ودشمنی ها ببار نخواهدآورد.

ب: اتحادازطریق جبهات جهادی داخل مرز: چنین راهی درمدت زمانی کارکرافتاده وبرادران تاجائی توانستند شوراهای مشترک نظامی وغیر نظامی تشکیل بدهندوگاهی در بعضی ازولایات قضات با صلاحیت درمناطق تعین نموده تاهمه امورات جبهات ومناطق رابررسی وفیصله نمایند.و بعضاً بادستیاری علمای جید ساحه تبلیغات وسیع ودامنه داری رابخاطراتحادوهماهنگی



گوشه ئی از مظاهره متعلمین لیسه سیدجمال الدین افغانی، خلاف تجاوزقوای روسی به افغانستان درروزششم جدی ۱۳۵۸، در اسلام آباد

جبهات وتنظیم‌ها براه انداختند تا یک فضای اخوت وتعاون وهمدردی بوجود بیاید ،تجارب وگذشته زمان نشان داد که در بعضی ازنقاط افغانستان برادرانی بودندکه ازین راه خصومت ها وبدبینی هائی را رفع نمایند اما درمناطقی دیگری هم دیده شد ،بحساب شوراها همکاری ها وتعاون وهمدردی با قوماندانان و برادران بزرگی ترورشدند ویا بخاطرهمکاریها سیل آسا عملیات تهاجمی یالای مجاهدین صورت گرفت وصدها و هزارها مسلمان بی گناه قتل عام گردیدند ودرفرجام قیادت واحدی که بتوانند ممثل باقی بماند صورت نگرفت بعدازین بهتراست این زخم ها را مرحم گذاشت نه اینکه نمک پاشی داد راه واقع بینانه ئی را باید جستجو نمود تنها به سخنان چرب ولفاظی نمیشود مشکلات عظیمی راحل نمود.

۳ــ ائتلاف تنظیم‌ها :من کلمه ائتلاف بین مسلمانان واحزاب اسلامی راکه واقعاً خواهان حکومت اسلامی اند مناسب نمیپندارم درمسایل بزرگ و خطیرقیادت وامارت وتشکل حکومت بربنای تفکروعقیده اسلامی ائتلاف نمودن چندان مناسب نیست ،خداوند (ج) دراین مسایل مسلمانان را برادرمی خواند ومی فرماید که شما به دین مستحکم خداوند (ج) چنگ بزنید نه اینکه شما ظاهراً الفتی داشته باشید ،وتا جائیکه دیده میشود این روش درمسایل بزرگ اجتماعی مسلمانان را بسوی دوروئی ونفاق میکشاند بدلیل اینکه ظاهراً درشورائی ونشستی اتحاد دارند اما قلب ونظریات وپیشنهادات شان متفاوت ، پیشنهادات ونظریات قلبی شان که باروح تنظیم مربوط شان همنواست با خواست شوراونظریات عموم برخورد داردوزبان قدرت ارائه آن راندارد، وچیزهائیکه گفته خواهدشد البته خواست اصلی قلب شان نخواهدبود وهم مسایل که درشوری ائتلاف ــ تصویب می گردد درتنظیم‌های مختلف انعکاسات مختلف دارد که این رویه باروح اسلام عزیزمطابقت نداشته ازین راه هم نمیتوان ملت مسلمانی راکه ده سال مکمل است باکفر جهانی جنگیده باتعدادی از شهداومهاجرین مطمئن ساخت

۴ ــ حکومت ائتلافی: حکومت که درآن کفرواسلام مختلط مسئولیت داشته باشندحکومت که مجاهدین مسلمان بادشمنان عقیده وایمان خوددرصورتیکه سالها خون همدیگررا ریختاند اند ،مجاهدینی که همه وطنش ویران شد ،هزاران بیوه ویتیم بی سرپنا دارد ،ملیون ها لیترخون برادران مسلمانش ریخته شده وصدها تکالیف بی حدرا بخاطرحاکمیت عقیده اش تحمل نموده بالاخره آقایون طراح حکومت ائتلافی می خواهندمیراث خودابن همه مصایب گوناگون گردند وبازهم همان وزیرکافرسرنوشت مسلمانان رابدست گیرد اکر چنین حکومتی راملت مسلمان افغانستان می خواست ،پس این همه مشکلات ،خونریزی ها ودربدری ها وصدها مصایب دیگررا چرا متقبل گردیدند این راهی است ناممکن وغیر قابل قبول ،درحکومت مجاهدین مسلمان ، جای پائی برای کفرباقی نمی ماند.

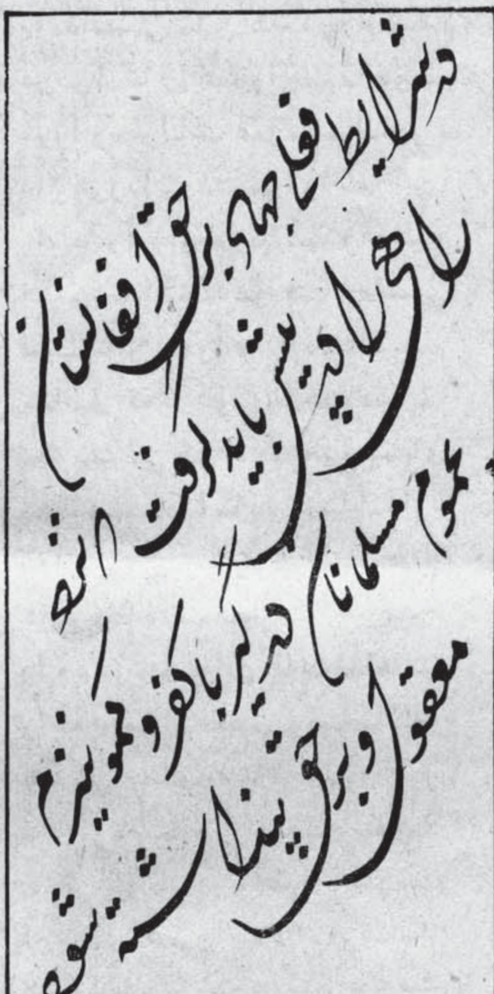
تنها مسئله زمی دراسلام مطرح است که بعداً زپیروزی مطابق شرایط وقوانین جداگانه ای طرح خواهدشد.

۵ ــ حکومت بیطرف : این حکومت است که نه ازطرف مجاهدین ونه مهاجرین پیشنهاد گردیدوداًمن زده میشود ،بلکه حکومت بی طرف حکومت واردانی خواهدبودکه باساس سازش روس وامریکا بمیان خواهدآمدبدین طریق روس وامریکا این دواستعمار گربزرگ جهان که چهره های سیاه شان راهمه جهانیان شناخته اندبازمیخواهندبخاطربر رساندن اهداف پلیدوشوم شان به شکل ازاشغال مزدوران شان را باریکه قدرت برسانند، ــ امریکاوروس ومزدوران بی طرف شان بایدبدانندکه این همه‌خون ها بخاطربی طرف ها ریختانده نشده بلکه این خون ها وشهادت وارثی دارد.ملت مسلمان ومجاهدافغانستان

بناءً ملت مسلمان ومجاهد خواهان این هستندکه مزدوران بی طرف خصلت مزدوری استعماری بدورافکنده درطرف واقع شوندوازحق مشروع ملت شان بدفاع پرداخته داخل صف اسلامی گردند، نه اینکه باشاره استعمارگران شرقی وغربی کله بجنبانندوهموطنان مستضعف شان رااسیروبرده دیگران بسازند.

۶ – حکومت موقت :حکومت موقت که بریایه تساوی حقوق احزاب مقتدروضعیف بمیان آمد، مانندشکل "الف اتحاد" نسبت عدم مراعات عدل الهی قبل ازورودبداخل دربیرون ازمرزشاریدومانندچوب پوسیده وکرم خوردهٔ خودبخودتارومار شد، چندی که ازآن باقی ماند ضایع وقت ،تعذیردراقتصاد استهلاک عراده جات ومقداری ازمیزوچوکی شکسته.

چاره اساسی : بیائیدبتاریخ نظرافگنیم ببینیم انقلابات بزرگ پیامبران (ع)چطوروازکدام راهی به پیروزی رسیده اندوقتیکه مطالعه گردد باثبات خواهد رسیدکه جزمهم ورکن اساسی پیروزی مسئله قیادت واحدبوده باآنکه درآن انقلابات گروه ها واختیار مختلفی بصورت خفیه وآشکارا مخالفت می نمودند،امادرهمه حالات احکام وقوماندهٔ امیر رجال بعرصه تطبیق گذاشته می شدوامیروقائد دومی و سومی باوصف متفرق اش وجود نداشت بعداً اطاعت کامل ، نظم صفوف یقین کامل ، توکل ،اخلاص بعقیده ،عزم راسخ ،امیدبه پیروزی ، تربیه افرادسالم، تقواوپرهیزکاری،استقامت تکیه نمودن به وسایل مادی دنیوی ،پشت پازدن به



خواهشات نفسانی ضامن وکاملی پیروزی ها وموفقیت ها بوده است .

درشرایطی فعلی انقلاب ثمربخش اسلامی میهن خود می بینیم ، دوصف وجوددارد.صف اسلام وصف کفرجهانی با مزدورانش .

داخل صف اسلامی صفوفی است ازاحزاب اسلامی باتغیرات کمی درپالیسی وسیاست ،نه درعقیده وایدیالوژی،فقط با خودگذری وتسلیم بائین مقدس آسمانی که تظیم کننده و نظم واحدآورنده است میشود برادران ازتمامیم شخصی و فکری خودکه نمیشودآنراقابل تحمل همه احزاب اسلامی دانست صرف نظرنموده وبه آئین و شیوه که عموم احزاب اسلامی از آن سرپیچی نخواهندنمود روی آوردوگره مشکل راباز نمود،وقیادت واحدودائمی را بمیان آورد.

قیادت واحدکه همه مسلمانان جهان منتظرآن اندچطور ساخته خواهدشد،تجارب ناگوار باید تکرار نشود،بااعتماد واطمینان قدم گذاشته شود، درهرمرحله خدا (ج)راحاضردین خون شهدا ، آرمان شهدا ، طفلکان معصوم شهدا ،پدران ومادران درماتم نشسته ، هزاران مسلمان معلول وبرجامانده ،طفلکان ،مادران ، پدران دربدرگرسنه وبی نوا و بی لباس ،خیمه های کنده شده وپاره پاره مهاجرین باصحرای سوزان هجرت وبالاخره خانه های ویران شده وبی دروازه ،کشت های نادرووسوزانیده شده وحتی خانه ها مسجد مدارس ،جنگلات سوزانده شد، آبهای نهرهای مسموم شده ، حیوانات اهلی معیوب وبی سرپناه که دردشت وکوه وخانه های ویران شده جان دادند وغیره مصیبت ها رادرنظرگرفته بسوی جیفه مردار دنیا ندیده

بلکه عذاب سخت قیامت و نعمت های بهشت خداوند (ج) را درنظرگرفته فیصله های اسلامی را درهمه لحظات زندگی مرعی الاجرا قرار باید داد.

با وثوق واعتماد باید بیان نمود که بدون آرای عموم مسلمانان افغانستان گیادت مستحکم ومطمئن سختی خواب وخیال بوده نظریات وپیشنهادات شخصی وگروهی عملیست دوراز واقعیت عینی اجتماع مسلمانان، مسلماً باید تائید نمود وتصمیم گرفت که به آرای عموم مسلمانان رجوع شود وازین راه بحل مشکل قیادت کام برداشت کسانیکه غیر ازین راه های مختلف دیگری را درپیش گرفته وبا شیوه های گوناگونی خواهان تکیه زدن به اریکه قدرت اند، یا بالای ملت مسلمان اطمینان واعتماد ندارند یا نزد ملت مسلمان افغانستان ارزش واهمیتی ندارند، بناءً سرانجام باید منتظر سقوط خود بوده باشند.

اما اینکه با آرائی عمومی ملت مسلمان رجوع کرد، کدام راه وشیوه را درشرایط کنونی انقلاب اهیم وقابل قبول وتطبیق باید دانست تا قناعت واطمینان همه احزاب اسلامی را بدست آورد.

بهترین شیوه این است که شورای عالی از نمایندگان ملت مسلمان تعین ودایر گردد وترتیب وتعین جای شورا و مجلس مطابق شرایط روز در داخل افغانستان دریکی از نقاط فتح شده ویا دردامان هجرت صورت گیرد.

وظیفه اصلی شورا تعین وتصویب امیرجهاد اسلامی افغانستان بود ودرضمن باساس پیشنهاد امیر اعضای کابینه امارت تعین وتصویب میگردد کسانیکه درکابینه ازجانب امیرجهاد اسلامی پیشنهاد می گردد مطابق به تناسب وفیصدی نمایندگان هرتنظیم اسلامی درشورای عالی می باشد، بطور مثال: فرضاً تعداد نمایندگان درسراسر افغانستان (۴۰۰) تن باشد واعضای کابینه با استثنای امیر (۲۰) تن باشد اگریکی از احزاب اسلامی ازجمله (۴۰۰) چوکی (۸۰) چوکی را بدست آورده باشد آن تنظیم اسلامی بحساب فیصدی نمایندگانش درشورای عالی حق دارد که درکابینه (۴) تن عضو داشته باشد. واگر تنظیم اسلامی دیگری ازجمله (۴۰۰) چوکی (۲۰) چوکی را بدست آورده باشد بحساب فیصدی وتناسب نمایندگان شوری، حق (۱) تن عضو را در کابینه می داشته باشد، بهمین طورنهایی اعضای کابینه تعین می گردد.

اگر فیصدی عدد تام نداشت میتوان با تعین معیار معین تعداد اعضا را تثبیت نمود.

بخاطر اینکه تبلیغات وپروپاگندهای تشنلستان برای همیشه دروطن عزیز ما افغانستان آزاد ومستقل سد گردد ونتوانند کروکک های تشنلست اعم ازستمی ها وافغان ملیتی ها این دشمنان اسلام، حکومت اسلامی ومسلمانان را تخریب نموده مسائل تجزیه طلبی را دامن زنند لازم است درتعین اعضای کابینه معیاری تعین وعملی گردد.

بطور مثال: ملت مسلمان افغانستان ملت مجاهد است تمام ملیت ها واقوام ومناطق مختلف بخاطر یک حکومت عدل اسلامی رزمیدند ودرسراسر افغانستان ازهر ملیتی لیتر های خون شهدا ریخته است بناءً چنین ضرورت احساس می شود که اعضای کابینه از اکثریت ولایت مجاهدپرور افغانستان تعین گردد واز یک ولایت زیاده از یکنفر باید درکابینه جای نداشته باشد وهمچنین باید دوولایت همجوار وجود نداشت باشد که هر دوولایت درکابینه بی اعضا باشند. این مسایل خیلی مهم بوده وقواعدی نهایت زیادی دیگری درآن موجود است، ومتضمن عمر بیشتر حکومت اسلامی درافغانستان خواهد بود اعضای کابینه ازجمله نمایندگان ملت بوده حتماً باید رائی اعتماد ازملت مسلمان گرفته باشند، باین حساب کسانیکه فعلاً درداخل تنظیم های اسلامی بشکل از اشکال بقدرت رسیده اند اگرقابل تائید مسلمانان

نباشند در آینده نمیتوانند سرنوشت مسلمانان را بدست گیرند و کسانیکه با مبارزات پیهم وجهاد مقدس وقربانی ها بقدرت رسیده اند فردا هم ملت مسلمان بالایشان اعتماد داشته نماینده مسلمانان نخواهند بود.

نمایندگان شوری عالی هم باساس انتخابات آزاد تحت نظر هیئت باصلاحیت در مناطق مفتوحه رای اعتماد راخواهند گرفت، انتخابات نمایندگان در تمام افغانستان در وقت معین صورت می گیرد ما نظر به شرایط دور انقلاب در بعضی از ولایات تغیراتی در زمان آن بوجود بیاید خیر باکی نیست نظر به تقسیمات جغرافیائی افغانستان دارای ۲۹ ولایت وهرولایت دارای چندین ولسوالی ویک مرکزمی باشد. نمایندگان از هرولسوالی و مرکز تعین می گردد.

هرتنظیم اسلامی می تواند آزادانه نماینده داشته باشد وهرکس میتواند از طریق تنظیم مربوطه اش انتخاب شود ویا اینکه خودش خودرا کاندید نماید در یک ولسوالی شاید از چندین تنظیم نمایندگان کاندید شده باشد، یا تنها یک تنظیم اسلامی نماینده کاندید شده باشد ویا اینکه از یک تنظیم اسلامی چندین کس کاندید شده باشد هرکاندیدیکه اکثریت آرا را بدست آورد همان شخص نماینده همان ولسوالی یا مرکز ولایت بوده می تواند.

اشخاصی که در انتخابات کاندید می شوند باید تحت شرایط اسلامی کاندید شده باشند، یعنی برای کاندیدان معیار اسلامی در نظر گرفته شود از قبیل دوره جهاد مسلحانه سابقه هجرت، تقوا، علم امانت داری.

هیئت باصلاحیت در تمام ولایات فرستاده میشود واین هیئات باارتباط بقوماندانان داخل درهرولسوالی هیئات جدا کانه ای را تعین می نماید. شرایط باید طوری اماده گردد که رقابت های تنظیمی مانع اجراات انتخابات نگردد و انتخابات در یک فضای اخوت وبرادری صورت گیرد پارت و پارت بازی ها، رشوت وخرید وفروش رای وسایر خیانت ها کاملا" سد گردد، افراد جبهات نظم ودسپلین را مراعات



شهید عبدالواحد از ولسوالی گامه ولایت ننگرهار

نموده نگذارند بی نظمی ایجاد گردد.

بعد از تعین نماینده یک ولسوالی، نماینده در یکی از مساجد یا مجالس عام انتخابش را یک مسئولیت اسلامی دانسته خودرا درنزد مردم مسلمان و خداوند (ج) مسئول امر خطیر فکر نموده سوگند یاد می کند که امانت وبارگران قیادت را باهلش سپاریده درین امر مسائل غیراسلامی از قبیل منطقه، زبان، قوم، گروه گرائی سمت ونژاد را مردود وعمل ناجائز می داند.

این بود فشرده نظریات بنده در امر انتخابات از رای عام بخاطر تحقیق حکومت عدل الهی درسرزمین شهیدپرور ما افغانستان عزیز بقسم مختصر که البته کاندید نامزد، نمایندگان، وزراء، قائد وسایر مسئولین تحت شرایط ولوایحی تعین وانتخاب گردید وتحت قوانین ومقرراتی کار خواهند نمود. اگر برادرانی که مشکلات ایجاد می نماید واین مسایل را درچنین شرایطی دشوار فکر می کنند باید بدانند که مشکل کار در شروع کار است اگر کار شروع شد بیاری خدای بزرگ جل جلاله بسیار سهل وآسان خواهد گردید.

باامید پیروزی یک افغانستان اسلامی، آزاد و مستقل.

در ماه رمضان سال دوم هجرت به رسول خدا (ص) اطلاع رسید که کاروان مهمی از قریش به به سرکردگی ابوسفیان و همراهی سی یا چهل نفر از قریش مانند فحرمسة بن نوفل و عمرو بن عاص از شام به سوی مکه باز میگردد، رسول خدا (ص) ـ مسلمانان را برای تصرف اموال کاروانیان و جنگ با آنان دعوت به خروج از مدینه کرد و به آنها فرمود: این کاروان قریش است که به سوی مکه میرود، به سوی آنها کوچ کنید شاید خداوند (ج) اموال آنان را نصیب شما کند؟!

از آنطرف هنگامیکه ابو سفیان به نزدیکی حجاز رسید از ترس اینکه مبادا ناگهان مورد حمله قرار گیرد مرتباً از مسافرینی که با او برخورد میکردند وضع راه و رفت و آمد مردم را می پرسید تا اینکه یکی از مسافرین با او گفت: محمد به پیروان خود دستور حمله به کاروان قریش را صادر کرده است، این خبر که بگوش ابو سفیان رسید احتیاط این حمله را کرد و فوراً ضمضه بن عمرو غفاری را اجیر کرده با دستور داد به سرعت خود را به مکه برساند و قریش را آگاه سازد که محمد قصد حمله به کاروان و اموال ایشان را دارد و آنان را برای محافظت اموال شان بسوی کاروان کوچ دهد ضمضه نیز به دنبال ماموریت به سرعت بطرف مکه حرکت کرد، و بینی شترش را بریده و پالانش را واژونه کرده و جامه خود را دریده فریاد میزند: ای گروه قریش: مال التجاره خود را دریابید! در یابید! که همه آنها به خطر افتاده، محمد و یارانش متعرض ابوسفیان و کاروان شما شده اند هر چه زودتر خود را به کاروان برسانید که اگر دیر بجنبید همه را می برند.

مردم با سرعت عجیبی آماده

غزوه بدر کبری

تشریع جهاد

تهیه کننده: ارشاد (هاشمی)

رفتن شدند و اگر کسی هم نمی توانست برود دیگری را بجای خود می فرستاد تمام بزرگان قریش آماده حرکت شدند تنها در این میان ابولهب عاصی بن هشام را که چهار هزار درهم به او مدیون بود بجای خویش فرستاد و او را با همان مبلغ برای رفتن با این راه بجای خویش اجیر کرد.

حرکت رسول خدا (ص) از مدینه بسوی بدر:

از آنسو رسول خدا (ص) روز هشتم ماه مبارک رمضان با همراهان خویش از مدینه خارج شد و عمرو بن ام مکتوب را برای امامت شما را منصوب فرمود و پس از خروج از مدینه نیز در نقطهٔ بنام "روحا" ابولبابه را برای رسیدگی بکارهای مردم به مدینه بازگرداند.

پرچم این جنگ یکی سفید رنگ بود که رسول خدا (ص) آن را بدست مصعب بن عمیر سپرد و دو پرچم سیاه رنگ نیز در پیش روی آن حضرت قرار داشت که یکی در دست حضرت علی کرم الله وجهه بود و یکی در دست انصار که پرچمدار آن سعد بن معاذ بود.

در میان این سپاه هفتاد شتر بود که هر یک از آنها مورد استفاده چند نفر بود مثلاً" رسول خدا "ص" و علی بن ابی طالب (رض) و مرثد بن ابی مرثد غنوی (رض) یک شتر داشتند.

حمزه بن عبدالمطلب (رض) و زید بن حارث (رض) و ابو کبث (رض) وانبه (رض) از یک شتر استفاده میکردند.

حضرت ابوبکر (رض) حضرت عمر (رض) و عبدالرحمن بن عوف (رض) نیز هر سه یک شتر داشتند

رسول خدا دنباله لشکر را به قیس بن ابی صعصعه (رض) سپرد و براه افتاد. از مدینه که بیرون آمد به ترتیب مناطق مختلفی را طی نمود تا رسید به منطقه بنام بئر روحاء و از آنجا سمت راست راه مکه را در پیش گرفته از وادی رحقان گذشت و تا نزدیکی صفراء پیش رفت.

در آنجا دو تن از انصار رهنما های بسبس بن جهنی و عدی

بن ابی الزغباء را پیشاپیش خود به سوی بدر فرستاد تا از ابوسفیان و کاروان او اطلاعی بدست آورند و به آن حضرت گذارش دهند. سپس براه خود ادامه داده بطرف صفراء که در میان دو کوه قرار داشت روان شد.

همینکه به میان آن دو کوه رسید نام آن دو کوه را سوال کرد؟ گفتند نام یکی مسلح است و نام آن یکی مخری

چیزی گفتند، سپس مقداد بن عمرو برخاست و چنین گفت: ای رسول خدا (ص) هرچه خداوند برایت مقرر کرده بدون تامل اجرا کن که ما با تو هستیم بخدا ما آنچه را بنی اسرائیل به حضرت موسی گفتند بتو نمی گوییم که گفتند "تو با پروردگارت بروید و جنگ کنید ما اینجا نشسته و منتظریم" بلکه ما می کوشیم تو و پروردگارت بروید و بجنگید ما هم

را به شهر ما برسانی ما همانطور که از فرزند و ناموس خویش دفاع میکنیم از تو نیز به همان نحو دفاع میکنیم. و معنای این سخن آن بود که اگر دشمنی در شهر مدینه به آن حضرت حمله کند آنان متعهد هستند که از او دفاع کنند ولی در خارج از شهر مدینه تعهدی ندارند از اینرو رسول خدا (ص) می‌خواست رای آنان را نیز در این خصوص بداند. سعد بن معاذ که متوجه مطلب شده بود عرض کرد: ای رسول خدا (ص) گویا منظورت از این سخن ماییم؟ فرموده: آری.

میارا بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم خیز است
بدریا غلط و در موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

رسول خدا (ص) از ساکنان آن دو کوه پرسید؟
جواب دادند در این جا دو قبیله از بنی غفار بنام های "بنوالنار" و "بنوحراق" سکونت دارند رسول خدا (ص) از نامها خوشش نیامد و دستور داد راه خود را از راه صفراء کج کنند و راه "ذفران" را که طرف دست راست بود در پیش گیرند، و بدین ترتیب بیامد تا در ذفران منزل کردند

در اینجا اطلاع رسید که قریش برای حفاظت کاروان از مکه حرکت کرده اند، رسول خدا (ص) اصحاب خود را جمع کرده خبر حرکت قریش را به اطلاع آنها رسانید و برای بازگشت به مدینه و یا جنگ با قریش با آنها مشورت کرد. حضرت ابوبکر (رض) و حضرت عمر (رض) برخاستند و به نوبه خود

پشت سر شما جنگیم. ای رسول خدا (ص) سوگند بدان خدائی که ترا به حق مبعوث کرده اگر ما را تا "برک الغماد" (شهری است در مملکت حبشه) برانی همراه تو خواهیم آمد تا به آنجا برسی. رسول خدا (ص) مقداد را ستود و در حقش دعا کرد سپس فرمود:

ای مردم راهی را پیش پای من بگذارید و بگوئید چه باید کرد؟

روی سخن در این جا متوجه انصار و مردم مدینه بود زیرا آنها اکثریت داشتند و از طرفی هنگامی که اینان در عقبه با آن حضرت بیعت کردند، گفتند ای رسول خدا (ص) هرگاه تو خود

عرض کرد: ای رسول خدا (ص) ما به تو ایمان آوردیم و تو را تصدیق کردیم و گواهی دادیم که آنچه آورده‌ای همگی حق است و روی همین اساس به تو عهد و پیمان دادیم که اوامر تو را بجان بپذیریم اکنون نیز گوش به فرمان تو هستیم و به هرکجا خواهی برو که ما به دنبال تو خواهیم آمد، سوگند به آن کسی که تو را به حق فرستاده اگر خود را به دریا بزنی ما نیز پشت سر تو خواهیم بود و یک نفر از ما تخلف نخواهد کرد. برای ما هیچ دشوار نیست که فردا با دشمن روبرو شویم و ما در جنگ مردمانی شکیبا و بردبار هستیم و هنگام برخورد با دشمن

پا برجا و ثابت قدم میباشیم. امیدواریم خداوند رفتاری از ما به تو نشان دهد که موجب خوشنودی تو باشد پس به امید خدا حرکت کن و ما را هم به همراه خود به هرجا خواهی ببر.

سخنان گرم و لحن پر محبت حضرت سعد (رض) رسول خدا (ص) را خوشحال کرد و نشاطی در او بوجود آورده فرمود: براه افتید (وخوشحال باشید) و من به شما مژده دهم که خداوند (ج) (پیروزی بر) یکی از این دو گروه را به من وعده داده (یا کاروان را تصرف کنیم یا بزرگان قریش را شکست دهیم) و به خدا (ج) - سوگند گوئی هم اکنون جای کشته شدن شان را در پیش روی خود می بینم.

پس از این گفتگوها رسول خدا (ص) با یکی از اصحاب خود سوار شتر شده به جستجو پرداختند و در ضمن تفحص به پیرمردی از اعراب برخوردند، رسول خدا از آن پیرمرد جویای احوال قریش و محمد و یارانش شده پرسید:

- از قریش و محمد چه خبر داری؟

پیرمرد گفت: تا خود را به من معرفی نکنید من خبری به شما نخواهم گفت، رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه اخبار را به ما بگوئی ما خودمان را معرفی میکنیم.

پیرمرد گفت: شرط ما همین است؟ فرمود: آری همین است

پیرمرد گفت: من شنیده ام محمد و همراهانش در فلان روز از یثرب خارج شده اند گر این خبر راست باشد اکنون در همین نزدیکی در فلان جا همان جائی که لشکر مسلمین بوده هستند و باز شنیده ام که قریش فلان روز از مکه بیرون آمده اند و اگر راست باشد آنها در فلان جا، همانجائی که قریش رسیده بودند هستند.

سخنش که تمام شد گفت: حال بگوئید که شما کیستید؟

رسول خدا (ص) فرمود: ما از آب هستیم، این را گفت و براه افتاده از او دور شد پیرمرد که از این کلام مبهم چیزی دستگیرش نه شده بود صدا زد: از کدام آب؟ از آب عراق ... یا ...؟!

ولی رسول خدا (ص) از او دور شده بود و پیرمرد به آنان دسترسی نداشت، حضرت مبارک هم چنان به سوی لشکرگاه باز گشت و چون شب شد حضرت علی بن ابی طالب (رض) و زبیر (رض) بن عوام و سعد بن ابی وقاص (رض) را با چند تن دیگر مامور ساخت بکنار چاه بدر بروند تا بلکه اخبار بیشتری از قریش کسب کنند.

اینان بکنار آب بدر آمدند و در آنجا به شتری که برای قریش آب می برد برخورد کردند و دو تن را که مامور رساندن آب به آنها بودند دستگیر ساخته با همان شتر به اردوگاه رسول خدا (ص) آوردند. پیغمبر (ص) مشغول نماز بود و از یاران و اصحاب شروع به بازجوئی از آن دو نفر کرده پرسیدند: شما کیستید؟

گفتند: ما دو نفر مامور رساندن آب به سپاه قریش هستیم و آمده بودیم برای آنها آب ببریم اصحاب که منتظر بودند از آنها بشنوند: که ما از طرف ابو سفیان و کاروان قریش می باشیم و از این رو از پاسخی که آنها دادند خوششان نیامد و (احتمالا" گمان کردند آنها دروغ میگویند و برای اینکه حقیقت را اعتراف کنند) شروع بزدن آندو کردند تا گفتند: ما از طرف ابوسفیان و کاروان او هستیم. این حرف که از دهان شان بیرون آمد از زدن شان دست کشیدند.

رسول خدا (ص) برکوع رفت و سجدتین را بجا آورد و سلام نماز را که داد فرمود: هنگامیکه ایندو به شما راست گفتند ایشان را زدید و چون دروغ گفتند رهای شان کردید، بخدا اینها راست گفتند و از طرف قریش هستند کاروان ابوسفیان، سپس رو به آندو کرده فرمود:

اینک اخبار قریش را به من بگوئید؟

گفتند: بخدا آنها پشت این تپه که از دور پیدا است می باشند.

رسول خدا (ص) پرسید: عده آنها چقدر است؟

گفتند نمی دانیم.

حضرت پرسید: هر روز چند شتر می کشند؟

جواب دادند: بعضی از روزها نه شتر و گاهی ده شتر.

رسول خدا (ص) تاملی کرده

وفرمود : اين ها بين نهصدتا هزارنفرهستند .
دوباره روبه آنان کرده پرسيد : از اشراف وبزرگان قريش چه کسانی درميان ايشان هست ؟
گفتند : عتبه بن ربيعه ، شيبه برادرش ، ابوالبختری بن هشام ،حکيم بن حزام ،نوفل بن خويلد ،نضربن حارث زمعه بن اسود ،ابوجهل بن هشام ،اميه بن خلف ،بنيه ومنبه پسران حجاج ،وسهل بن عمرو . . .
رسول خدا (ص)که نام اين عده را شنيدروبه مسلمانان کرده فرمود : مکه جگرگوشه های خودرا به سوی شما فرستاده است .
گزارش خبرکاروان به رسول خدا (ص) پيش ازين گفتيم که پيغمبر (ص) در نزديکی قريه (صفراء)دونفر رابنامهای بسبس بن جهنی و عدی بن ابی ازغباء به سوی بدرروانه کردتااخباری از مسيرکاروان قريش وابوسفيان کسب کرده به اطلاع آن حضرت برسانند .
اين دونفربدنبال ماموريت خودرا به چاهای بدررسانيدندوشترهای خودرا درکنار تپه نزديک چاهای مذبور خوابانده وظرف های آب خود ازپالان شترشترباز کرده وبه عنوان آب بردن به چاهها نزديک شدند (عده از اعراب دراطراف چاههای مذبور چادرزده سکونت داشتندکه از آن جمله شخصی بود بنام مجدی بن عمروجهنی) اين دوهنگامی نزدچاهها آمدند که مجدی درآنجا نشسته بود وآنها را بديد ، بسبس وعدی لب چاه آب آمدند .
ومشغول کشيدن آب شدند و دوزن نيزدرآن طرف مشغول کشيدن آب بودندازلحن سخن شان معلوم بودکه يکی ازآن هاازديگری طلبی داردوطلب کارهمانجا بدامن آن زن ـ بدهکارچسپيده بودومطالبه پول خودرا ميکردوآن زن به او ميگفت : فردا يا پس فردا کاروان قريش بدينجا واردمی شوندومن برای آن ها کار ميکنم وطلب تورا می پردازم .
مجدی هم به آن زن گفت راست می گويدوبدين ترتيب آندو راازهم جدا کرد . بسبس وعدی اين گفتگورا شنيده نزد ـ شتران خويش بازگشتند و آنها راازجا بلندکرده مهيای بازگشت شدندوباسرعت خودرا برسول خدا (ص) رسانده آنچه شنيده بودندبه اطلاع آن حضرت رسانندند .



ایمانی تربیه

مولوی محمد نعیم "تائب"

زموږ مطلب دځوانانو د ایمانی تربیې څخه دهغو لخوا دسبا او تاوږه ترمنځ دفکر کولو او یو تربله بیلولو وروسته دایمان له ریښو او اصولو سره د هغه اړیکی او ارتباط پیدا کول، داسلام په ارکانو پوهول او دا ول نه داسلام دسپیڅلی شریعت زده کول دی او او س بیا یی دایمان اصول، داسلام ارکان او داسلام دشریعت نه څهناڅه یاد ونه وکړو.

دایمان اصول :

هرڅه چی دربښتنی ویاند (رسول) له لوری ویل شوی او د ایمان حقایق په کوته شوی وی که څه هم دسترګو دلیدڅخه پټ وی لکه په خدای جل جلاله عقیده او ایمان درلودل په پرښتو ایمان لرل په ټولو آسمانی کتابو دپرېتو د (نکیراو منکر) په پوښتنه، دقبر په عذاب، د مرګ نه وروسته په ژوند، په وروستی ژوندکی په محاسبې، په دوزخ او جنت او نورو غیبی شیونو ایمان لرل او هغه رښتیا بلل دایمان اصول دی.

داسلام ارکان :

ټول ځانی او مالی عبادتو نه لکه لمونځ، زکوة او دتوان په صورت کی دحج اداکول د اسلام له احکامو څخه دی.

داسلامی شریعت مبادی :

دلوی خدای له لوری چی د انسانانو دژوندتیرولو لپاره څه پروګرام په کوته شوی که د عقیدی په هکله دی که دعبادت او اخلاقو که دتشریع دتنظیم په اړخ کی ده او که دحکومت جوړولو او ... ته داسلامی شریعت مبادی ویل کیږی.

تربیه کونکی که مور پلار او استادوی او که بل مشر مسئو- لیت لری څو داوړل نه ما شومانو ته همدا ایمانی تربیه ورکړی او داسلامی تعلیماتو اساس او بنیادو په کوته کړی څو له اسلامی عقیدی او عبادت سره اړیکی او ارتباط پیدا کړی او اسلامی تنظیم او پروګرام دځان لپاره داصلی خط په حیث و منی او په اسلام برسیره بل دین ونه منی اودقرآن نه پرته بل امام او پیشوا او د رسول الله صلی الله علیه وسلم نه پرته بل قیادت په غاړه ونه منی.

داسلامی تربیی دا شامل او پوره مفهوم درسول الله صلی الله علیه وسلم دوصیتونو او لارښودنو په ترڅ کی په کوته شوی او ټینګاریی پری کړی څو ماشومانو ته دایمان اصول داسلام ارکان او دشریعت احکام وروښودل شی لکه چی فرمایلی یی دی "خپلو ماشو مانو ته ترهرڅه دمخه دلااله الاالله کلمه وروښیاست".

ددی لپاره رسول الله صلی الله علیه وسلم ترهرڅه دمخه ددی کلمی دورښودلو یادونه کړی څو دماشوم فکراو مازغو ته ترهرڅه دمخه دتوحیدکلمه او اسلام ته دورداخلیدا غږ وروا وروړل شی، ترهرڅه اول یی په دی کلمه ژبه وخوځیږی او ترهرڅه لمړی ددی کلمی په توروا ومعنی باندی و پوهیږی اولدی کبله هغه وخت هم چی له موره پیدا کیږی په ښی غوږکی آذان او په کیڼ غوږکی اقامت ورته اوروول کیږی څو له هغه وخته لادایمان اصول (عقیدی او توحید) ته تلقین اوویلل شی.

حلال او حرام وروپیژندل :

پدی هکله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمایلی دی :

" په هغه څه چی خدای جل جلاله خوشحاله کیږی عمل وکړی او چی هغه (ج) وربا ندی خفه کیږی دهغو نه ده ډه وکړی خپل ماشومان دخدای په اوامر و ماء مورا ودخدای اودهغه (ج) له نواهیو منع کړی چی داکار ستاسی اوددوی لپاره داورنه خلاصوونکی دی ."ابن جریر"

رښتیا هم کله چی داول نه ماشوم دخدای له امرونو سره سترګی خلاصی کړی اودخدای اوامروته یی وپوهولی او له نواهیو نه یی وژغوری وروسته کله چی لوی شی ضرورځان اداره کوی او کله چی داول نه په حلالو او حرامو و پوهیږی او د وړوکوالی نه له شرعی احکامو

سره ا موخت ونیسی بیا بـــه د ا سلامی شریعت دپروگرا مـنـــه پرته بلی خوا ته قدم نږدی .
په عبا دت ماء مورکول :

کله چی ما شوم ا وه کلنی ته ورسیږی دخدا ی جل جلاله پـــه عبا دت ا مرورته کول ضروری دی لکه چی رسول ا لله صلی ا للـــه علیه وسلم فرما یی :"خپـــــل ا ولادته په ا وه کلنی کی دلمانځه په ا دا کولوا مرکوی کله چی لس کلن شی په لما نځه (نه ا دا کو لو) یی ووهی ا وخوب ځا یونـــه ورڅخه بیل کړی "روا ه حا کـــــم وا بودا ود .

درسول ا لله صلی ا لله علیه وسلم پدی حدیث کی دا را ز- مضمر دی چی په همدی وخت کـــی ما شوم نبه عا دت اخستلای شـــــی پکا ردی چی دا ول نه دلما نځه سرد بلد شوی وی با یدپه ا وه کلنی دلما نځه دا دا کولوا مرور ته وشی ا وروسته دخدا ی پـــه ا طا عت دخدا ی لپا ره په قیا م شکرا وا میدعا دت شی ا و پـــه خدا ی یی با ورا وا عتما دپیدا ا ودهغه (ج) لویی ،توا ن ا و ا مرته غا ړه کیږدی .

ا وبل ددی لپا ره چی دد ی عبا دت په وجه له روحـــــی ا و جسمی پا کی ا ودغوره وینـــا ، غوره کړوو ړوا وښوا خلاقوسره هم خوی ونیســـــی .



جلسهٔ ا عترا ضی محصلین ا فغا نی علیه تجا وزروسها درا فغا نستا ن درا سلام آ با د

محمودالحسن "جاهد" حمیدیار

جوانان متعهد دعوتگران اصیل اسلام اند

جوانان متعهددعوتگران اصیل اسلام اند:

زمانیکه انسان به سن یأس ونومیدی یاشیخوخیت وکهن سالی رسد طبعاً عدهٔ ازغرایز تندوسرکش اش ضعیف وناتوان شده ،نسبت به روزگارجوانی بیشتربه عبادت وخداپرستی رومی آورد، زبان رابه اندرزونصیحت نمناک ساخته ازادب ،اخلاق وعذاب قبر و روزحشرو... سخن میگوید،با دیدگان خیره بصورت وقیافه های زیبا وپرطراوت جوانان نگریسته آرزوی جوان شدن را بدل راه می دهدازاعمال و حرکات نامعقول جوانی اش که تکان دهندهٔ وجدان وضمیر انسانی است اظهارندامت کرده خویشتن را درمسندقضاوت نشانده خودرا محکوم می نماید ودرنتیجه متیقن گردیده نفس خودرا قناعت می دهدکه زندگی جوانی آمیخته باغفلت بوده باعدم داشتن تجارب ،زندگی وقوت وغرایز خداجوئی وغیرخواهی،آوان جوانی اش قربان آمال شیطانی شده بهدررفته است و درین حالت که همه بخش های زندگی اعم ازصغارت ،جوانی وکهن سالی شب وروزرا دیده است بدیگران ازارزش روزگارجوانی یادآوری میکند، وی به اطمینان خاطرنیرو و توان عنفوان جوانی را بارها ،بارها ،قویترنسبت به زندگی کهن سالی دریافت داشته به این حقیقت معتقد شده است که جوانان متعهد دعوتگران اصیل اسلام بوده باتلاش پیگیر ومجدانهٔ شان می توانندکه خشت اساسی انقلاب اسلامی راگذاشته به ثریای پیروزی کشانند.

درحدیث پیامبراسلام آمده است که:

اغتنم خمساً قبل خمس حیاتک وصحتک قبل سقمک فراغک قبل شغلک وشبابک قبل هرمک وغناءک قبل فقرک "پنج چیزرا پیش ازپنج چیز غنیمت شمرده ،استفاده نمائید زندگی را پیش ازمردن تندرستی را پیش ازبیماری ،شغل را پیش ازبیکاری، جوانی راپیش ازپیری، توانگری راپیش از درویشی، " زیراهمهٔ اینها نعمتهای بزرگ خداوندی است که برای بندگان بخشیده اگر دروقتش قدرشان دانسته نشود پشیمانی رابارمی آورد.

ازین هم نباید اغماض کردکه عده ازمردم سراسرزندگی را فدای بوالهوسی های تبه کن ساخته حتی درحالت بزرگی و کهن سالی مزاج طفلی با وی همراه بوده ازمزایای واقعی زندگی اسلامی بهرهٔ نبرده تغیری درروش زندگی خود راه نداده است ،این گونه مردان قابل نکوهش بوده ازمجد و بزرگواری بی نصیب اند.

شاعری میگوید:

چهل سال عمرعزیزت گذشت
مزاج توازحال طفلی نگشت

شکی درین نیست که سنت الهی راتغیری نبوده هرآنچه که وضع الهی است بدون کم و کاست رونما گردیده قدرت - عظیم وبی مثال خداوند راتثبیت می داردوهرآن همه انسانها راگوشزدمی نمایدتا به سنن الهی باتفکرعمیق امعان نظرنموده به حقایق خویشتن راوصل سازند.

آری درطول زندگی بشرد ر روی زمین پیرمردان وکهن سالانی دیده شده اندکه روز ی

اینرا بدانیم برای چه خدا بما قوت وجوانی موهبت نموده وازآن انچه استفاده باید کرد؟

هم درروزگار جوانی، قوت و جلادت جای داشته درردیف جوانان محسوب می گردیدند اما وضع چنین بوده که باید جوانی شان تعویض گردیده بمثابه بزرگان اقوام شمرده شوند. هکذا جوانانی که مشاهده می کنیم محکوم قانون خداوندی بوده درروزگار زندگی کهن سالان قرار می گیرند. پس چه چارهٔ سنجید تا خویشتن را بهروزوسعید ساخته گذشت توانائی جسمی شدامت را بار نیارد، آیا می توانیم برای همیش ایام جوانی را حفظ داشته به صیانت اش اقدام عملی نمائیم ؟

یقیناً نمی توان با تلاش وسعی وکاربرد همه وسایل مادی جهان، ایام جوانی راحفظ داشته تغیری به وضع خطری رونما ساخت ضرورکه به سراغ راهی برآئیم که امکان باشدوهم امیدثمررا داشته باشد.

اینک لازم است تا به قوانین خدا روآورده برعلاوه جسم مادی ارج بزرک به مقام روح عالی انسانی گذاشته مسیرآن را تعقیب نمائیم، واین رابدانیم که برای چه خدا بما قوت و جوانی موهبت نموده ؟ وازآن چه نوع استفاده باید کرد ؟

دنیا را محل دائمی نپنداشته به اعمار سرای خلدوهمیشگی بشتابیم. دنیا رامعبری که مسافت خیلی هاکم دارد تصور داشته ،سرمنزل مقصودرا در نظرگیریم، پیشوای گرامی القدر اسلام فرموده است :

" کن فی الدنیا غریباً کانک تدخل من باب وتخرج من آخری "

زندگی در دنیا مفهوم سفر را دارد، طبعاً شخص مسافر برای همیش درسفرباقی نمانده بلکه باگذشت چندروزی به منزل خودعودت می نماید .در حدیث شریف فوق انسان مامور شده است تا بمانند شخص مسافر در دنیا زندگی نماید آنهم طوری وانمودشده که طول بقا و ارزش زندگی انسان در دنیا آنقدرزمان ناچیزبوده که گویا شخص ازدروازهٔ یک خانه داخل شده مستقیماً بدون مکث از دروازهٔ دیگرش خارج می گردد.

اگرمضمون ومحتوای اصلی حدیث متذکره را انسانها درنظر داشته زندگی خویش را برمنوال آن عیارسازند دیگرنیروی هیچ جوان تنومندبه راه های غیر مشروع وغیرمجوزاسلامی قربان نمی گردد . واین راهم نباید فراموش کردکه تلاوشهای مشروع و بمورد جوانان ،نشاط به جوامع اسلامی بخشیده ستون فقرات اهریمن وطاغوت را می شکنند، طورنمونه یادآوری می کنیم که : قبل ازآغاز جهاد مسلحانه درافغانستان وبه قدرت رسیدن کمونیستان ،اگر جوانی با عجزوانکساردرادای وظایف خویش پرداخته ازلهوو لعب پرهیز می کرد، مورد ستایش همگان قرارگرفته ،فردا مین وصاحب نام نیکوی جامعه محسوب می گردید. مثال ارزندهٔ برای مردم بود این بخاطرآن بودکه خصایل نیکوی اسلامی را درخویشتن تمرکزبخشیده آنچه که اسلام از وی می خواست با جبین کشاده آنرا بجا می آورد.

جوانان متعهدکه دعوتگران اصیل اسلام اند ،اسلام آنها را خیرونیکونامیده به مرتبه بزرگان ازآنها یادآوری می کند. درحدیث شریف چنین آمده است :

خیرشبابکم من تشبه بکهولکم وشرکهولکم من تشبه بشبابکم

بهترین جوانان شما آنان اندکه خود را به پیران تان ماننددکنند، وبدترین پیران تان کسانی اندکه خودرا به جوانان تان مانندنمایند.

واقعیت هم همین است که جوانانیکه خویشتن را به کهن سالان تشبیه داده داعیه غریزه حب الدنیا را سرکوب نموده زبان به نصیحت کشاده خیرو فلاح جامعه ،خوشبختی وسعادت مومنین راآرزودارند ،ازجمله بهترین جوانان مکتب اسلام بوده مصدرخدمت به اسلام وامت اسلامی قرار می گیرند.

همانطوریکه درآغاز تاسیس "نهضت جوانان مسلمان" ارتعاش برپیکردشمن رونما گردیده فضیحت ورسوائی در کانون علم ودانش به استقبال بانیان الحاد وارتجاع شتافت

سرگذشت یک پولیس

سرگذشت محمد ثواب ولد محمد نواب تورن پولیس قوماندان تولی زره پوش غند محافظ قوماندانی پولیس ولایت ننگرهار مسکونه قریه خروتی ولسوالی قرغه ئی ولایت لغمان بقلم خودش



قبلاً در ولایت سمنگان ازطرف جبهه شهید آدم خان به صفت صاحب منصب رسماً وظیفه اسلامی خود رااجرامی کردم وظایف اسلامی راکه در هنگام ماموریت خود انجام داده ام قرارآتی است !

اول درجبهه آب لم لم پوسته ملحدین رابه قاضی صاحب جاوید تسلیم کردم بعداً مرابه علاقداری کلدار مربوط ولسوالی خلم تبدیل کردند درانجاهم پوسته های دوردست علاقداری رابه مجاهدین تسلیم کردم بعداً مرا ازانجا جبراً به یک پوسته دیگر تبدیل کردند ومی خواستند که مرا ازبین ببرند امامن شب وروزرابه هوشیاری وبیداری تیرمیکردم تامجاهدین آمدند واین پوسته رانیزبرایشان تسلیم کردم بعداً مرابه تحقیق کشانیدند وگفتند که درهرجا که تو میروی بدون ازنا کامی نتیجه دیگری نیست علتچه است ؟

درجواب گفتم که عرض من یک صاحب منصب دلیروشجاع راروان کنید که کامیابی نصیب تان شود همان بود که در(حق زار) مربوط ولایت سمنگان پوسته جورشد یک ملحد کلان رادر این پوسته روان کردند سه روز پس پوسته رامجاهدین قهرمان حزب اسلامی فتح کردند وملحدین این پوسته را مردار نمودند بعداً من ازتحقیق این ملحدین رهاشدم پس همراه باقوا مرابه سمنگان اعزام کردند .

آنجاورقه عرض نمودم که برایم رخصت بدهید همان بودکه مدت ده یوم برایم رخصت دادن که دو براداران محمد ثواب دوتانگ رامعه تیل وسلاح تسلیم به مجاهدین کرده وشخص محمد ثواب درولایت ننگرهار وظیفه اجرا میکند

همان بود که من تحت مراقبت شدید قرار گرفتم خودم دروظیفه بودم که خانه من درولایت ننگرهار تلاشی شدو ازخانه من اسناد مجاهدین ولایت سمنگان واسناد مجاهدین ولایت ننگرهار ازجبهه شهید آدم خان واسناد پدرم که سرگروپ بود واسناد برادرانم که موترها رابه مجاهدین ولایت غزنی تسلیم کرده بودند بدست حکومت ملحد افتاد چون خودم درقوماندانی غند محافظ درتولی زره پوش بودم بعداز بسیار مشکلات خود رابه ننگرهار تبدیل کردم ودر ولایت ننگرهار درخاد نظامی حبس شدیم بعدازچندروز مایان رابه خاد قول اردوی مرکزی بردند همان بود که دوسیه ما درخارنوالی نظامی قول اردو آمد من وبرادرانم رهاشدیم بعداً هرکس به وظیفه های قبلی خود رفتیم درولایت ننگرهار درقوماندانی غند محافظ به صفت قوماندان تولی زره پوش مقررشدم چندیوم پس برادرانم هریک سهراب دوهم بردمن ومحمداسماعیل ثواب گل دوهم بریدمن دوعراده موتر تانک با معه ۴۲ هزارلیتر تیل پطرول ود وسیل کلاشینکوف رادراه غزنی به مجاهدین حزب اسلامی افغانستان تسلیم کردند موترها را ازراه غزنی به پاکستان آوردند که حال هم درترانسپورت حزب اسلامی درخدمت مهاجرین است درغندمحافظ ملحدین منطقه خودما به حکومت راپور داده وازتلاشی ملحدین هیچ خبر نبودم همان بود که ساعت یک بعدازظهر روزپنجشنبه تاریخ ۱۴/۱۱/۶۱ ملحدین خاد حوزه دوهم ننگرهار پشت من آمده وبه امرسیاسی غند گفته بودند که محمد ثواب رابرای ماتسلیم بدهید همان بود که حاضرباش امرسیاسی پشت من آمده وبرای من گفت که آمرسیاسی شمارا خواسته من نزد امرسیاسی آمدم دیدم که افراد خادهم درهمان جاهمراامرسیاسی ایستاده بود وبتعداد ۱۲ تن مسلح پشت من آمده بودند مراامرسیاسی گفت که به همرای رفیقای خاد برو برای چنددقیقه همراه شماکا دارند خلاصه مرابه موتر بالاکرده وبه خاد حوزه دوهم ننگرهار رسانیدند بعداً مرابه کوته قلفی انداخته وزیر پایم آب اندختند نه برایم نان می دادند ونه نماز خواندن می ماندونه به تشناب رفتن بعدازدوروز مرابه تحقیق کشانیدند وازمن پرسیدند که سابق درکدام جاه وظیفه اجرا میکردی برایش گفتم که در ولایت سمنگان برایم گفت که درولایت سمنگان همراکی ارتباط داشتی وکدام منطقه رابه مجاهدین تسلیم کردی در مقابل سوال جواب دادم که من همراه قوماندان ولایت ودیگر کارکنان دولتی ارتباط داشتم بعداز آن من را تحت سکنجه وفشار زیاد گرفته ومی گفت که همراه قاضی جاوید.وقاسم جان و

رئیس‌صاحب حسن‌جان وصمد قریه دار و انجینر صاحب عبدالهادی چه‌ارتباط‌داشتی درولایت سمنگان چه‌چیزهای تسلیم کردی ودر علاقداری کلادار به صمد قریه دار چه‌تسلیم کردی درمقابل سوالش جواب دادم که‌هیچ‌وقت من‌همراه کسی که‌مخالف‌حکومت است ارتباط نگرفتیم و چیزی برایش تسلیم نکردیم بازازمن‌سوال کردند که‌آسناد ازخانه‌شما برآمده‌درجوابش گفتم که‌خودم شخص دشمن‌دار هستم وهیچ وقت‌ازخانه من‌به‌این قسم‌که شما میکوید آسناد نه‌برآمده شما اشتبا کرده‌اید باز در گردنم تایر های‌موتر راانداخته ومیگفت بتک‌بزن‌وچوب‌دردست‌بودومرالت‌وکوب میکردند ومیگفت که‌اقرارکن بازازمن پرسیدند که همراه شهید آدم‌خان و انجینر صاحب عبدالهادی خان چه ارتباط داشتی واین خط رابرای توکی‌ازانجینر عبدالهادی آورده درجواب‌برایش گفتم که‌این‌اشخاص راهیچ نمی‌شناسم که‌کی هستند بازبرایم گفت که پروانداردایکلور زجربرایت دادیم این‌را ببخش اقرارکن ازحبس‌رها میشوی وبرای من‌سگرت‌ونقل وچای پیش کردند گفتندهمین قدربکو که‌این‌اسناد ازمن واز پدرم وازبرادرانم‌است ماتراازِ زندان رها میکنم‌درجواب برایش گفتم که‌من همراه حکومت ارتباط دارم که‌دریشی حکومت راپوشیده‌ام‌من‌وپدر وبرادرانم معاش خور حکومت‌هستیم‌هیچ وقت من‌وديگر اعضای فامیلم این‌طوراسنادرانمی گیریم‌ونه همراه کسی ارتباط گرفتیم ونه‌میکرییم بازمرا زیر‌شکنجه برق‌وسوخته سگرت‌گرفتند که حال‌هم دروجود من‌اثرسوخت سگرت و نشانی برق‌است بازازمن‌سوال کردند که اسنادتسلیمی غندراازخانه‌شماپیدا کردیم که غندمحافظ رابرای مجاهدین تسلیم کردی درجواب گفتم که‌خودم‌شخص دشمن‌دار هستم واین اسناد رابرایم دشمنانم جور کردند بازبچه کلاشینکوف راگرفت و درپشت من‌کوفت ومیکوفت که‌بگو اسناد ازمن است‌و باز برچه رادرگلوی من‌میگرفت ومی‌گفت که‌بوت رها را برادرانت به‌کدام حزب تسلیم کرده‌اند خلاصه‌انوع جزاها برایم‌دادندوازدهن من هیچ‌چیزی نمی‌برآمد غیرازنه بازمرا در کوته‌قلفی انداختند.

- باز ازمن‌پرسیدند که‌پدر و برادرنت در کجااست درجواب برایش گفتم درآنوقتیکه من‌در وظیفه بودم پدر وبرادرنم در کابل بودند ووظیفه خودرا اجرامی‌کردند وحالا که‌محبوس شده‌ام ازشمامی‌پرسم که‌پدر و برادرانم راچه کرده‌اید درجواب‌من گفت که پدروبرادرانت رابه مجاهدین سپردی‌وحال زماپرسان می‌کنی که‌پدر وبرادرانم چه کرده ایدبازمرالت‌وکوب کردند خلاصه نه ماه‌ولچک وزولانه وکوته قلفی‌بودم موی جای‌سر وریش‌ام راکندند وناخولهایم به اندازه رسیده‌بود که‌انسان‌ازمن میتر سید بعداً مرابه‌محبس جهنمی ننگرهار برده و دوسیه‌ام به‌څارنوالی‌افتادچند روزپس قاضی ملحدین آمدودر صورت‌دعوا نوشته‌بود که بالای تودو نفرشاهدی میدهند همان بود به‌مدت هفت‌سال حبس شدم حکومت ملحد افغانستان بالای‌تمام‌محبوسین کارهای شاقه جبری روز تابیگاه میکردند در حالیکه کار جبری هم‌میکردیم وسخت تهدیدولت‌کوب هم‌میشدیم دراطاق‌های که‌در حدود ۶-در ۴ عرض‌وطول آن‌بوده بتعداد ۳۰ تن‌محبوسین رابه‌مثل گوسفند می انداختند د ر۲۴ ساعت‌محبوسین راازاطاق یک‌بار میکشیدند که‌وقت‌آن یک‌ساعت تفریح‌بوده وان‌هم‌در صورتیکه مجاهدین بالای حکومت حمله میکرد تفریح‌ما می‌میسوخت‌وحتی‌به تشناب رفتن‌هم مارانمی‌ماند ازتلم کتابچه وعلم دینی محروم بودیم از روزهایک روز یک جنرال دولت‌ملحد به‌محبس آمده‌بود البته به‌صفت هیئت‌ما برای جنرال‌دولت شکایت کردیم که‌مارابه نمازوبه‌علم دینی‌محافظین‌محبس نمی‌مانند جنرال‌ملحد درجواب برای‌مایان گفتندهنوزهم اصلاح نشده اید عوض‌علم‌دینی فلسفه مارکسیزم و لینینزم رامطالعه کنید که‌به‌مردم‌خود خدمت‌کرده بتوانیدوقتیکه جنرال‌ملحد از زندان رفت محافظین محبس‌به‌قهر وغضب شدندوگفتند که‌موی سروریش های‌شانرا خشک کل کنیدهمان بودکه سلمانی را آورده ریش‌و موی‌سر مایان را خشک تراش‌کردند وبه دنده پولیسی‌مارالت وکوب هم کردند خلاصه مدت پنج سال زندان جهنمی کمونستها ومزدوران‌آن‌تیر کردم ودرسال ۱۳۶۶ درعفو عمومی ملحدین ازحبس‌رها شدم بعداً مرابه غندسابق‌روان کردند یک‌هفته رادر پهره تیر کردم و تعین بست هم‌نشده بودم‌که راه‌هجرت را به‌پیش گرفتم و به پاکستان آمدم حالادر درکیمپ شمشتو زندگی خود رابه سرمیبرم بعداً در حزب اسلامی افغانستان که در همین حزب بخاطر رضای خالق از سر و مال خود تیر بودیم وتیر هستیم‌در جمله صاحبمنصبان‌ثبت نام کردم.

خلاصه این بود سرگذشت کوتاه ومختصر من که به خوانندگان عزیز
جوانان
شهادت تقدیم شد والسلام

از خیال عافیت بگذر که
در زیر فلک
گر همه کوهیست سنگش
در فلاخن دیده اند

میخواهم درآینده عضو دسته سپاه اسلام در وزرای آمو باشم

ترتیب دهنده :محبوب الله
(محمدیار)

س : برادر محترم لطفاً خودرا به خوانندگان محترم ماهنامه شهادت جوانان معرفی کنید؟

ج : اسم بنده سیدنقیب الله ولدمرحوم سیدمعرفت شاه متعهدحزب اسلامی افغانستان مربوط ولسوالی قرغه یی ولایت لغمان فعلاً متعلم صنف یازده (۱۱) رشته انجنیری گورنمنت کالج پبی صوبه سرحد پاکستان میباشم .

س : شما به حیث یک جوان تحصیل کرده وانقلابی مسئولیت جوانان کشورما رادراین مرحله حساس تاریخی چگونه ارزیابی میکنید؟

ج : به نظرمن درقدم اول یکی ازمسئولیت های عمده جوانان تحصیل کرده وغیرتحصیل کرده همانا دفاع ازدین مقدس اسلام وطن ، ناموس خویش میباشد چنانچه دراین مرحله حساس تاریخی که روس های وحشی



بالای وطن عزیزما وحشیانه یورش آورده اندوهزاران ، هزارهموطن مسلمان ما را آواره نموده اندوهزارها طفل ،جوان وپیرمردان را به خاک وخون کشانیده اند در قدم اول جهادفرض لازمی است ثانیاً جوانان تحصیل کرده باید چیزیکه ازعلماء کرام آموخته اندآنرا درعمل پیاده نمایند، واستادان جوان کرامی وهدفمندبا درجهت تعلیم وتربیه اسلامی به کودکان بی گناه وآواره مهاجرین وظیفه ایمانی خود را به اخلاص وصداقت انجام دهند.

بهتراست جوانان تحصیل کرده به کودکان کشورعزیز چهره های کثیف کمونیزم خلقی های بی وجدان وپرچمی های وطن فروش بی غیرت را معرفی نمایند.

س : شما به حیث یک جوان تحصیل کرده نقش جوانان رادررابطه باساختن یک افغانستان اسلامی چگونه بررسی می کنید؟

ج : درجواب این سوال شما برادرمحترم گفته میشودکه جوانان تحصیل کرده نقش مهمی رادرساختن افغانستان بحیث یک کشوراسلامی وآزاد دارند همین جوانان هستندکه خودرا بازیورعلوم اسلامی آراسته ساخته ومیتوانندرساختن حکومت آینده قابل قبول مجاهدین ومهاجرین (حکومت منتخب اسلامی سهم فعال گرفته وخدمت نمایند.

جوانان تحصیل کرده بادرد، وهدفمندهیچ گاه ازخدمت به مسلمانان خسته نمی شوندوبا جدوجهدمیتوانندرساختن یک

افغانستان اسلامی آزادسهم فعال داشته باشند.

س: ازنظرشما کامیابی و موفقیت یک شاگردممتاز وخوب مربوط به چه عوامل است؟

ج: به نظرمن موفقیت و کامیابی یک شاگردممتاز و خوب همانا جدوجهدوی بخاطر تحصیل علم است هرقدرزحمات بیشتررا متحمل میشودبه همان اندازه بموفقیت نایل می‌آید وشاگردخوب وممتاز میتواندبا قبول زحمات خودرا به پایه کمال برساند. شاگردممتاز برعلاوه اینکه کتاب های مکتب خودرا مطالعه میکنددرپهلوی آن بایدکتاب های اسلامی و بیانات رهبران جهادرا نیز مطالعه نمایند.

موفقیت یک شاگردخوب بیش از همه اولترمرهون هوش وزکای ذاتی اش بوده وبعداً منوط عوامل خارجی یعنی تسهیلات تحصیلی مانند اقتصادمتوازن خیال آرام، محیط خانوادگی ایدیال، هم صنفان نیکو سیرت، معلمین ورزیده و خلیق، مواددرسی کافی، - بالاخره نظام حکومتی خدمتگار، خداترس وترقی پسند می شود.

س: طوریکه دیده میشودیک تعدادازجوانان افغانی با وصف تحصیلات عالی ومسلکی به صورت غیرمسئولانه وبی تفاوت درگوشه ازدنیا بسر میبرند وهمه هم وغم شان از خریطه معده تجاوزنمی نماید درموردچنان اشخاص چه نظر دارید؟

ج: البته دراین مرحله حساس که روس های وحشی بالای ملت بیگناه ما حمله کرده اند و هموطنان مسلمان ما مسوولیت عمده خودرا درک نموده وبا دست خالی درمقابل روس های وحشی ونوکران شان قیام نموده اندوبادادن هزاران شهیدوقبول زحمات سخت جهادتوانستندابرقدرت شرق راکه به اصطلاح آفتاب درمملکت اش غروب نمیکندازپای - بیندازدجوانان تحصیلکرده غیرمسئول رادعوت بایدکردو بهوش آوردتادراین مرحله حساس حداقل بحیث یک نفر افغان به رفع مسئولیت خود بپردازد.

اشتراک جوانان تحصیل کرده به جبهات سبب منظم شدن البته بوجودجوانان تحصیل یافته درشرایط کنونی ضرورت بیشتردیده میشودزیرااشتراک جوانان تحصیل کرده به جبهات سبب منظم شدن جهاد میگرددوبعضی اختلافات که درجبهات است ختم میشودولی جای افسوس است که یک تعداد جوانان ماکه ازنعمت علم نیزبرخوردارهستندواکثریت دارای تحصیلات عالی نیز اندبازهم درمقابل جهاد در گوشه بی تفاوت نشسته اند و احساس مسئولیت نمی نمایند حتی بعضی ازجوانان تحصیل کرده هستندکه درکنفرانس های جهادی نیزاشتراک نمی کنندبخاطریکه مصروف کارهای بیهوده هستندومن بحیث یک جوان ازاوشان خواهش می نمایم که ازعقل وفراست انسانی خودکارگرفته نظری بجانب ملت مظلوم وآواره ما نمایندازلاوابالی گری ها بگذرندودرجهادملت مسلمان ما خودراشریک وسهیم دانند زیراازآب وهوای افغانستان پرورده شده ودردامن مادر افغان پرورش یافته اند.

س: برادرجان بعدازختم تحصیلات چه پلان وبرنامه دارید؟

ج: قبل ازهمه آرزوی بنده آزادی افغانستان وبه وجود آمدن یک حکومت منتخب اسلامی میباشد وبعدازختم تحصیلات حاضربه خدمت ملت ستمدیده و برادران مسلمان خودمیباشم خدمتی که بواقعیت شایان شان یک مسلمان بوده باشد.

امیدم اینست که بحیث یک سپاهی اسلام درسایه نظام اسلامی بخدمت بروم واگرخدا بخواهدشامل آندسته ازسپاهیان بوده باشم که آنراسپاهیان نور مینامم یعنی آن گروه از جانبازانی که اوشان مسئولیت خواهند داشت تابه امداد برادران تحت ستم ماورای آموبرسندودرآزادی پنجاه ملیون مسلمان آسیای میانه ازچنگ خون چکان روسهای ملحدجهادنمایند.

به امیدپیروزی حق برباطل

لیک : محمدعارف "ننګیار"

طنز

اوس و وایې چه څه وکړم

زه په وطن کې ډیر غریب او بې وزله سړی وم، په هغه دچا خبره یوخر مې هم نه درلود.

خوهوسونه مې ډیرزیات وه، بیا دموټرهوس خو مې هروخت په زړه کې ټوپونه وهل، کله چه اسلامي انقلاب پیل شوا ودجهاد څپه زموږ سیمې ته را ورسیده نو دجنګ ویرې دې ته وهڅولم چه پاکستان ته راشم.

چه همدا سې وشوه.

دلته چه را غلم نو په ډیره جبا پلوسۍ مې دیوی خارجي موسسې چه نوی جوړه شوې وه، دمستخدم له خوندوړکه وظیفه اشغال کړه

کله مې چه ولیدل دلته بې له انګریزي ژبې نورهیڅ شی کوم اهمیت نه لري نو په ډیره بیړه او زیارسره مې دهغې په زده کولو پیل وکړ ځکه ما غوښته دمعاش دلوړیدوا ودپیسودغو نړیدو په نتیجه کې یوښکلی موټروا خلم او بیا پکې عیشونه او میلې وکړم ،دا چه ډیر کوښښ مې کاوه نو دیونیم کال په موده کې مې انګریزي ژبه په پوره ډول زده کړه.

د" ټنګ یوّوری ماچ"ګودهای او داسې نوروانګریزي کلمولـه ادا کولو نه مې ډیرخوندوړ.

دموسسې آمرچه وکتل انګریزي مې زده کړې، نو دیوګروپ آمریې مقررکړم ،اوددې سره سم مې معاش هم اته زره کلدارته لوړشو، ددې ترڅنګ مې د موسسې په موټروهم ریوری هم زده کړه.

دیو، دوه کاله په موده کې مې یوښکلی" کورولا"موټرواخیست اودژوندنیمګړی آرمان مې پوره شو.

دورځې به مې دوه پلا ږیره خریله هغه هم په "کریمو" او "کلونیا" باندې ،جامې او وینبتان مې همکټ مټ دپاکستانیانو غوندې جوړول،له نیکمرغه یووخت دموسسې رئیس امریکا ته لاړ اودغه له عیش او پیسونه ډکه دنده ما بیسوا ده ته وسپارل شوه ،کله چه رئیس شوم نودوزیرانو غرور او تکبرمې هم په برخه شو.

کله به چه موټرته وختم نو با ور وکړې چه دومره به مغروره وم چه اندا زه یې له ما سره هم نه وه.

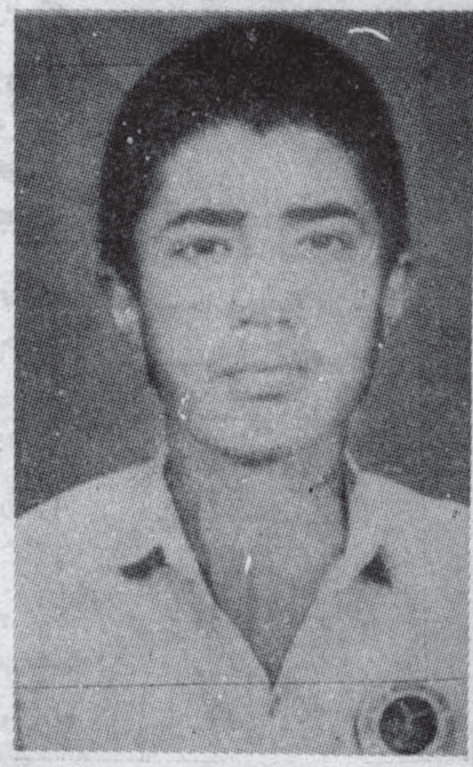
په بازارکې به مې چه کوم افغانی "مهاجر" ولیدنو په دومره شدت به تري تیرید م چه د موټر په ګرونوکې به مې همداسې یومخ پټ کړ، اوکله به مې چه دجهاد ومجاهدینو دفتحوا و بریو خبرواوریدنو دومره به په غوسه شوم چه له غوسې به تک سورشوم.

دا ځکه چه که مجاهدین بریالی شي نونه به دا موسسه وي اونه به زما دانګریزي ژبې ریاست نوځا مخا به مې هروخت دزړه د تسلی لپاره ویل : نه با بامجاهدین کامیا بیږي! په څه شي به کامیاب شي نه وسله لري او نه تنظم .

پدې ډول مې ترا وسه په دغوا و ها غوزړه ته ډا ډورکړ خوا وس مې زړه نه مني ځکه مجاهدین ږبتیا بریالی شول روسان تښتي او مزدوران یې تسلمیږي ،زه هم له موټرا وعیاشۍ نه ستړی او خسته شوی یم .

دجهاد و مجاهدینو نه هم بیل شوم . هغوی اوس ماته دافغان په سترګه نه ګوري، بلکه دیو عیاش او بې بندوباره انسان په سترګه را ته ګوري نه پوهیږم څه وکړم؟ وطن آزادیږي خوزه به بیا دیورتلی انسان په بڼه دلته او هلته دخپل کورو. لا سره کرځم اوس وا یې چه څه وکړم ؟!

توای کودک منش خود را ادب کن
مسلمان زادهٔ ترک نسب کن
برنګ احمر و خون ورګ و پوست
عرب نازد اګر ترک عرب کن



فرهاد "ثاقب

توای مجاهد

درسنکر داغ توای برادر مجاهد دست دشمن ومکار حیله کر درکار است که با چه نیرنگ وحیله کری کار خود را به پیش ببرد توهوشیار باش وهوشیارانه قدم بردار بخاطر اینکه تو بنام پاسدار وسپاهی خدا مسمی هستی (وان جندنا لهم الغالبون)

نکذار که دشمن حیله کر در صف تووهمسنکرانت رخنه کند در نطفه خنثی وازبیخ وریشه بر کنش وبه کودال نیستی بیندازش .

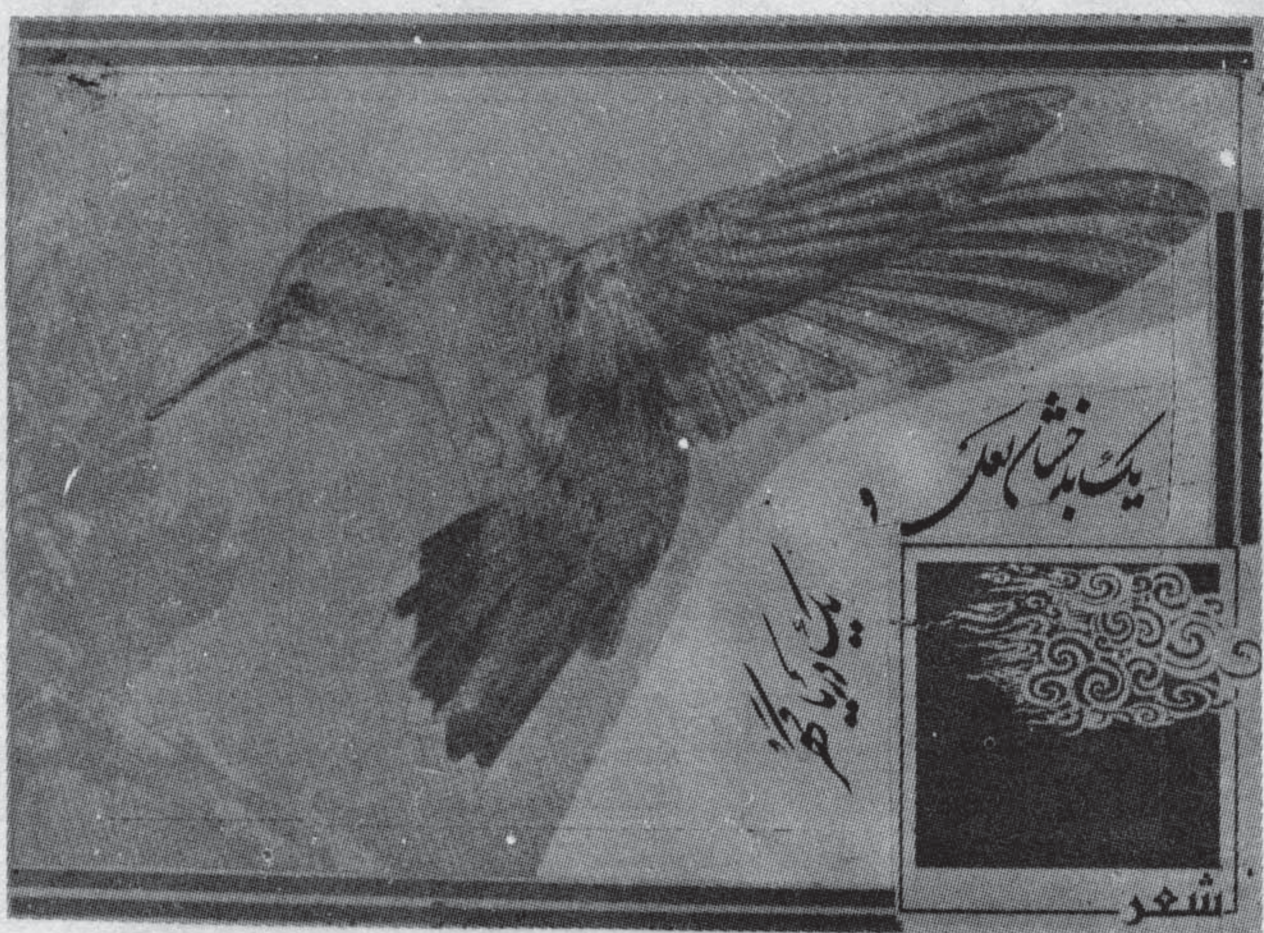
زیرا چشم امید مردمت بتواست چشم وطن پرخونت بتواست مادر داغ دیدهٔ پسرازدست رفته اش بتو است چشم بیوه زن جوان که بخاطر پاک نمودن اشک یتیم شهیدزاده اش همه آرزوهایش راازدست داده است بتواست ، چشم امیدپرازاشک طفل شهید که باسیدبازکشت پدراش شب خواب ندارد بتواست .

بالاخره چشم امیدوطن ده ودیار دشت ودامان اش کوه وبرزن ،ریکزارش وشن زارش وجنکلستان وتاکستان پرخونش همه وهمه بتواست پس توکه امروز در خیلی شرایط حساس مراحل نازک ازدوران جهاد وانقلاب اسلامی قرارداری بادرک همه مسئولیت ها خودرا به خاطرنابودساختن این مولودنامیمون ومعیوب (کمونیزم) وقف ساختی وحال که وادی های پرپیچ وقله های دشوارراطی نمودی وبه طرف دامنه های سرسبزکامیابی سرازیرشدی موردعنایت ولطف خداوند قرارکرفتی پس " اشداعلی الکفار رحما بینهم "باش حکم رب العزت هم تاکیدباین دارد که در بین خودبارحم ودلسوزباشیدوباکفار سخت کیر .

ای رزمندهٔ باتجربه وظیفه ات را تمام مندان .

وظیفه ات سنکین ترشده زیراخواهران وبرادران دلخسته ودل افکارت بآمدن تونجات خودراازقید وبنداستعمارچیان نووکهنه انتظار میکشند .انتظار میکشند .که بیاای مبارزسربه کف افغان چشم ما براهت زودبیا ، زودبیا ، تاماهم باشما یکجا درفش نازنین آزادی اسلامی رابه فضا بلندنمائیم .

والسلام



ای وطنـــه احسا ن الله : دسیدجما ل الدین ا فغا ن دلیسی زده‌کـــوونکـــی

که‌می پورته کړل خپــل ځا ن ځه‌په‌دوعا لا س
ای وطنه‌خدا ی (ج)دما ت‌کا ندی زمـا لا س

په‌سینـــه دحاکمیت‌دقـــرآ ن غــوا ړم
اوچت‌کړی می دی خدای(ج)ته‌په‌ژړا لاس

ستا په مینه کی له‌مـا ل اوسره تیـریــــم
پری به‌نږدم ستالمن ته‌دبـــل چا لا س

چی ترځوپوری مووینه وی په‌تـــن کـــی
کرا نه‌وا به نه خلوښځکله له تـــا لاس

تږهغوپه‌موږحرا م آرا م ژونـــــــدو ن د ی
چی په غیـــږه کی دی وینـــودوبـــــا لا س

غما زا ن می که‌هرځوپه ا زغـــودا غــــی
وا به نخلم ستا له مینی اووفـــا لا س

که‌الله را باندی دغه" احســـا ن " کیــږد ی
را نه لری کړی دلـــوی ا بتــــــلا لا س


شهید عبدالروف آغا

د شهید عبدالرّؤف آغا په یاد

شهیده وروره ستا یادونه می یو یو یادیږی
خیال پهسترګودی څیره را تهروحت دریږی
خواږه یاران دی دسنګرپه هرمحفل یادوی
دمینی یارسړی نهکله پهدنیا هیریږی
دیار آشنا عزت اوقدردی ذاتی صفت و
دبی ځوانی بهصفتودی یاران نه مړیږی
تا بههمیش ویلی داچی یا غازی یا شهید
دوا ړوکی خیردی هم جهادته زړهمی نهصبریږی
تاچی دخدای بندګی غوره تردنیاکړه ورور ه
دهمت نښی دی دقبرنه له وراړپیږی
شمله دی جګه دغیرت شوددهمزولوپه صف
تاج دعزت بد دی اوچت پهآخرت ځلیږی
پهخوله خندان په مینهمست دځپل مولی شهیده
دجنت حوری دی دوبنوپرخالونا زیږی
چهراپهیاددی چی بهتادا نصحیت کولو
چی څوک دخدای (ج) پهلارشهیدشی هغه نهمرکیږی
پاتی هم نهشول پهدنیاکی سکندراو دارا
کهمل یا زرکاله ژوندون وی عاقبت ختمیږی
هره قطرهیی دموروینوبوی دمسکولری
چی تازه وینی دشهیدنهپه سحر څڅیږی

دشهادت مرګ دملنګیار ه څه آسانه نهده
دسرپهورکړه دی هدف تهمسلمان رسیږی

د تکبیر چیغې دي

زموږ په دښتو په غروکې د تکبیر چیغې دي
دخراسان په کندوالوکې د تکبیر چیغې دي
دکمونیزم دوحشت نه نه ویریږو مونږ
زموږ دهیواد د ټولوښاروکې د تکبیر چیغې دي
سمه او غروکې ټول دخدای مجاهدان پراته دي
داریانا دښتو میروکې د تکبیر چیغې دي
مادنړۍ یو استعمارته سرټیټ کړی ندی
څما همت او غیرتوکې د تکبیر چیغې دي
ماکمونیزم په کوندوخه چې په ځمکه وویشت
نن دقزاق ټولوقوموکې د تکبیر چیغې دي
ځما بخارا او سمرقند دیرښه په یاددي ګوره
ځما په پوهوا وتصمیموکې د تکبیر چیغې دي
دلته جهاد څه په وسلوخوشروع شوی ندی
دپاک جهاد په ولولوکې د تکبیر چیغې دي
حق او باطل می دېخوانه پیژندلی دی ښه
ددې علت په انکاروکې د تکبیر چیغې دي
آزادوطن پردې هیڅکله قابوکولی نشي
دپاک مومن په تاریخوکې د تکبیر چیغې دي

ای هموطن

هموطن هوش کنی دست بکا راست دشمن
بهرقتل من وتودست بکا راست دشمن
تومپندارکه این دشمن ماکشت زبون
مکردیگربکنددست بکا راست دشمن
سوی تفریق منه پای، ببین روی خدا
بهراغفال توچون دست بکا راست دشمن
مرهمی نه به سرزخم وطندارعزیز
درد، تسکین بنما دست بکا راست دشمن
نش جدی که سیه روز بر ملت ما است
با زبرقا جعه ها دست بکا راست دشمن
وحدتی برخدا کن که خدا فرموده
همه یکجا بشوید دست بکا راست دشمن
سینهٔ دشمن ما پاره کند وحدت ما
غفلت از زمانه سزد دست بکا راست دشمن
این یتیم، بیوه زن وپیر پسر مرده کجا
ندهد دست بهم دست بکا راست دشمن
"خادم" دین خدا، اسلحه بردوش کجا
سوی وحدت نرود دست بکا راست دشمن

نکته‌ها و قصه‌ها

همراهی تو مرا خواهد کشت :

شخصی با عربی همراه شد از وی پرسید: " چه نام داری؟" گفت: "بارد " یعنی سرد . گفت: " کنیه‌ تو چیست ؟" گفت "ابوالثلج" یعنی پدر برف. گفت "نام مادرت چیست ؟" گفت: " زمهریر" گفت: کنیه او چیست ؟ جواب داد: " ام الشتاء" یعنی مادر زمستان گفت: "چه شغلی داری؟" گفت: "یخ فروشی" گفت: "کجا می روی" گفت: "از پی برف" گفت: "تو را بخدا قدری صبر کن تا من خود را بپوشم که همراهی تو مرا از سرما خواهد کشت "

برخیز :

ای آنکه به خواب این جهانی برخیز
مغروری و این نکته ندانی بر خیز
ای خام ،گمان مبر که دانائی تو
نادانی ولیک خود ندانی، بر خیز

حکایتی از قابوسنامه :

چنان شنیدی که در خراسان عیاری بود سخت محتشم و نیک مرد. گویند روزی از محلت می رفت ، اندر راه پای وی بر پوست خربزه افتاد و بیفتاد. کارد بکشید و خربزه را پاره پاره کرد. او را گفتند "ای خواجه ، تو مردی بدین محتشمی و عیاری، شرم نداری که پوست خربزه را به کارد می زنی؟"

وی گفت : مرا پوست خربزه افکند ، من چه کسی را به کارد بزنم؟ آنچه مرا افکند ، دشمن او بود، دشمن را خوار نشاید داشت ، اگرچه حقیر دشمنی بود ، که هر که دشمن را خوار دارد زود خوار گردد.

زبان چو در سخن آید :

زبان چو در سخن آید ، گرش نداری پاس
هزار گونه حکایت به هم فرو گوید
ادیب و عاقل و دانا کسی بود که سخن
بفکر گوید و کم گوید و نکو گوید

بزرگ عرب :

دربان نوشیروان عرض کرد: یکی از اعراب می خواهد به شرف حضور رسد. نوشیروان رخصت داد و آنگاه رو به اعرابی کرد و گفت : "تو کیستی؟" گفت : "مردی عرب است آن شخص گفت بلی ، اول یکی از اعراب بودم و چون به شرف صحبت و ملاقات سلطان رسیدم، بزرگ اعراب شدم .

فاتح دریا :

یک دزد دریائی را به حضور اسکندر آوردند.

اسکندر گفت : "خجالت نمی‌کشی از این که دزد هستی؟"

دزد دریائی جواب داد :

" حق دارید الان که یک کشتی دارم، دزد هستم، اما اگر کشتی های متعدد داشتم فاتح دریا بودم "

تصویر میدان جنگ :

نظامی بازنشسته‌ای به قلمدان سازی دستورداد که درروی یک قلمدان میدان جنگ وکارزاررا ترسیم کند. دو روز بعدکه برای گرفتن قلمدان مراجعه‌کرد، دیدبه‌جای میدان جنگ تپه وکوه کشیده‌است، متغیرشده، گفت: "مردک، مگرمن نگفتم میدان جنگ بکش؟" گفت: "قربان کشیده ام"

نظامی دوباره پرسید: "کجاکشیده‌ای؟" قلمدان ساز جواب داد: "قربان این کوه را ملاحظه می فرمائید، پشت این کوه‌جنگ است"

نکته :

وقتی "حقیقت" شمشیرمی کشد، "باطل" شمشیرخودرا غلاف می کند.

سگ وکور :

یک سگی درکوی پرکورگدا
حمله می آوردچون شیروغا
کورعاجزشدزبانگ وبیم سگ
اندرآمدکوردرتعظیم سگ
کای امیرصیدوای شیرشکار
دست دست تست دست ازمن بدار
کورمی گیرندیارانت به‌دشت
کورمی گیری تودرکوی، این بدست.

(مثنوی معنوی)

چه‌چاره کنم؟

گویند که‌معلمی ازبینوائی درفصل زمستان قبائی نازک برتن کرده‌بود. ازقضا خرسی راسیل ازکوهستان در ربوده‌بود، می‌گذرانیدش و سرش درآب پنهان.

کودکان پشتش رادیدندو گفتند: "استاد، اینک پوستینی دررودافتاده‌است وتوراسرماست، آن رابگیر"

استاد ازغایت احتیاج و سرما درجست که‌پوستین را بگیرد. خرس تیزچنگال دروی زد، استاددرآب گرفتارخرس شدوکودکان بانگ می داشتند: "ای استاد، یاپوستین را بیاور، واگرنمی توانی، آنرا رهاکن وبیا"

گفت: "من پوستین رارها می کنم، پوستین مرارهانمی‌کند چه‌چاره‌کنم؟"

"فیه ما فیه"

ایمن بنشین وبخسب :

چنان شنودم که‌وقتی دو صدفی باهم می رفتند، یکی را کیسه‌تهی بودودیگری پنج دینارداشت دلیرهمی رفت وباک نداشت وهرکجارسیدی ایمن بودی وجایگاه مخوف می‌خفتی ومی غلطیدی به‌مراددل، و خداوندپنج دینارازبیم نیارستی خفتن، ولیک به‌نفس موافق اوبود، تاوقتی به‌سر چاهی رسیدند.

جائی مخوف بودبرسرچندراه صدفی تهی کیسه‌طعام بخوردو خوش بخفت وخداوندپنج‌دینار ازبیم نیارست خفتن، همی گفت: چه‌کنم؟ پنج دینار زر دارم واین جای مخوف است وتوبخفتی ومراخواب نمی گیرد. یعنی که‌نمی یارم‌خفت ونمی یارم رفت. صدفی تهی کیسه گفت: "پنج دیناربه من ده" بدو داد. وی پنج دیناربه‌ته‌چاه انداخت وگفت "برستی، ایمن بنشین و بخسب که‌مفلس درحصارروئین است."

انانیکه دعوای ایمان می کنند ولی‌باهم محبت ندارند دلهای شان رابخاطر منصب دنیا، پول وجاه وجلال مادی وافتخارات بی بنیاد، کینه ونفرت سیاه کرده ازناحیه ایمان خودتشویش داشته باشند.

زاهد او هارون رشید :

هارون رشید خبرشوچی په یوه غره کی شپه او ورځ یو سړی دخپل خدای په عبادت بوخت دی سره لدی چی به عبادت کونکی دی دپوره علما و پوهی خښتن هم دی، هارون رشید وغوښتل یو ورځ لیدنه اوکتنه ورسره وکړی .

کله چی هارون رشید له خپلو ملکرو سره ورورسیده دسلام او روغبړ نه وروسته یی ورته وویل :

څه چی وایی وبه منل شی پر خدای سوګند که سرغړونه ورنه وکړم .

هارون رشید دخواب انتظار وکړ خو زاهد په ټه خوله وا و هیڅ یی ورته ونه ویل .

هارون رشید بیا ددینه چی دزاهد له خوا څه ځواب وا وری بیر ته راستون شو .

دهارون رشید یو ملګری وروسته پاته شوا و دزاهد نه یی پوښتنه وکړه !

هارون رشید ته دځواب ورکولو نه څه شی وژغورلی په داسی حال کی چی ستا دتوصیی په ځای کولو ژمنه (وعده) یی هم درکړه ؟

کیدای شو دخدای په تقوی او له خپل رعیت سره دا حسان توصیه دی ورته کړی وای .

زاهد په ځواب کی وویل :

څرنګه کیدای شی چی خدای (ج) ورته امر کول دهغه نه سرغړونه کوی او چی زه څه ورته ووایم هغه به ومنی ؟!



در وصف صبر

بمطلب میرسد جویای کام آهسته آهسته
ز دریا میکشد صیاد دام آهسته آهسته

بمغرب میتواند رفت در یکروز از مشرق
گذارد هر که چون خورشید گام آهسته آهسته

به همواری بلندی جو که تیغ کوه را آرد
بزیر پای کبک خوشخرام آهسته آهسته

ز تدبیر جنون پخته کار عقل میآید
که مجنون آهوان را کرد رام آهسته آهسته

همان معنیست بر حسن مدارجت ناطق
که طوطی میشود شیرین کلام آهسته آهسته

اگر چه رشته از تار گهر بیجان و لاغر شد
کشید از مغز گوهر انتقام آهسته آهسته

مشو از زیردست خویش ایمن در تهی دستی
که خون شیشه را نوشد جام آهسته آهسته

ندارد اشتیاق نیستی جان گنهکاران
که تیغ کج برآید از نیام آهسته آهسته

اگر نام بلند از چرخ خواهی صبر کن صائب
ز پستی میتوان رفتن ببام آهسته آهسته


الله
WAR , WA UNTIL ISLMIC GOVT

